

بیاناتی از مہر بابا

جلد اول

A B C D E F G H I
J K L M N O P Q R
S T U V W X Y Z
3 4 5 6 7 8 9 0 ..

بیاناتی از مہربا با

جلد اول

جمع آوری شدہ از مجلہ

Glow International

گروه فرهنگی، هنری و عرفانی
مهرستان



عنوان کتاب به فارسی: بیاناتی از مهر بابا
عنوان کتاب به انگلیسی: Glow International Magazine
نویسنده: اوتار مهر بابا

دیگته شده توسط مهر بابا

ویراستار: گروه مهرستان
نوبت چاپ الکترونیکی: اول
ناشر: گروه مهرستان
محل نشر: تارنمای رسمی اوتار مهر بابا به زبان فارسی
تاریخ نشر: خرداد ۱۳۹۳

همه‌ی حقوق این کتاب برای کانون اوتار مهر بابا، احمد نگر هندوستان محفوظ می‌باشد. هرگونه کپی برداری، تکثیر یا چاپ باید با اجازه‌ی رسمی کانون اوتار مهر بابا صورت پذیرد.

تارنمای رسمی اوتار مهر بابا به زبان فارسی
(گروه مهرستان)

www.meherestan.com

گروه عرفانی، فرهنگی، هنری مهرستان



شماری از ایرانیان دوستدار اوتار مهربابا که خارج از ایران زندگی می‌کنند، در تلاشند تا با گردآوری هر آنچه درباره‌ی اوتار مهربابا محبوبست، بتوانند راه دستیابی رهروانی را که در جستجوی مهربابا و جویای دانسته‌هایی در این راستا می‌باشند آسان نموده و از این راه وظیفه‌ی خود را هر چه نیکوتر انجام دهند.

امید است، برآیند این کوشش‌ها مورد پذیرش قرار گیرد و راه‌گشای دوستداران و جویندگان باشد.

اینک، شمه‌ای از کارهای گروه مهرستان که بخشی از آن انجام شده و همچنان ادامه دارد به آگاهی می‌رسد:

- * گردآوری کتاب‌ها، ترجمه، ویرایش و چاپ آنها
- * گردآوری فیلم‌ها، ترجمه، تدوین و گذاشتن زیرنویس‌های فارسی و انگلیسی
- * گردآوری سروده‌ها و آهنگ‌های مهربابا، ساخت آهنگ، تنظیم و ترجمه‌ی آنها به فارسی
- * گردآوری و به اشتراک گذاری عکس‌ها
- * ساخت تارنمای اوتار مهربابا به زبان فارسی

(تنها تارنمای رسمی اوتار مهربابا به زبان فارسی)

شما می‌توانید، از طریق این تارنما به همگی موارد یاد شده در بالا دسترسی پیدا نموده یا به زودی از آنها بهره‌مند شوید.

استفاده از این مطلب‌ها در سایر تارنماها، وبلاگ‌ها و . . . با ذکر منبع آن آزادی باشد.

فهرست

۱. آتش اشتیاق روحانی.....
۱. گنج پنهان نفس حقیقی.....
۲. میراث الهی انسان.....
۳. حالت ایست ذهن.....
۴. ”آگاه باشید“.....
۷. گفتگوی هشت هنرمند با مهربابا.....
۱۱. ایجاد عشق به منظور تجربه خدا.....
۱۳. سیر تکامل و مرحله های.....
۱۶. دسته بندی هفت نوع انرژی.....
۱۸. درک طریق کار خدا.....
۲۱. چرا ما رنج می کشیم؟.....
۲۲. پاسخ ها: مسیحای حقیقی.....
۲۵. طریقت روحانی.....
۲۷. مسیح یا اوتار.....
۲۸. استادان روحانی.....
۳۰. مأموریت مهربابا.....
۳۲. کار مهربابا.....
۳۷. مسائل جهانی، مسائل فلسفی.....
۴۰. اوستا چیست؟.....
۴۱. مذهب چیست؟.....
۴۵. معنای عشق.....
۴۸. عاشق و معشوق.....
۴۹. ساهوااس.....
۵۰. درمان روحانی به مراتب بهترین درمان است.....
۵۲. هیچ اراده آزادی وجود ندارد.....

آتش اشتیاق روحانی

- ۱- زندگی نفسانی هر فرد محدود شامل دوگانگی واهی «من» و «شما»، «مال من» و «مال شما» می‌شود؛ و بدین ترتیب با معرفی اصل دروغین و معیوب دوگانگی مصنوعاً یگانگی زندگی را به دونیم تقسیم می‌کند.
- ۲- نفس به واسطه‌ی ایده‌ی اشتباه زندگی مجزا زندگی می‌کند و این جهل، زمینه‌ی اصلی و تبدیل به نقطه شروع زندگی کثرت و امیال روزافزون می‌گردد.
- ۳- زندگی امیال همیشه و لزوماً محدود به تضادهای بی‌انتهای لذت و رنج، خشنودی و ناامیدی، خوب و بد می‌شود.
- ۴- همه‌ی امیالی که از جهالت آگاهی انفرادی سرچشمه می‌گیرد تبدیل به عذاب و محدودیت همیشگی می‌شوند.
- ۵- آن‌ها همگی بخش‌هایی در زندگی واهی هستند، جایی که وعده‌های ستمگرانه غیرقابل گریز بوده و هیچ‌گاه برآورده نمی‌شوند.
- ۶- اما حتی در بین درد و لذت‌های به‌هم‌ریخته زندگی نفس، در پختگی تجربه و به‌واسطه‌ی فیض استاد، درکی واضح از پوچی کامل امیال که در جستجوی برآورده شدن از طریق شکل‌های دروغین و گذرای زندگی هستند، طلوع می‌کند.
- ۷- زندگی عاشقانه‌ی استاد، با امیال و دوگانگی آشفته نمی‌گردد و به‌محض اینکه روح یک‌نظر این زندگی ارزش‌های حقیقی را می‌بیند، در مقابل بندهای امیال و قفس زندگی نفس جداکننده اعتراض می‌کند.
- ۸- این شروع زندگی اشتیاق روحانی است که همراه با تمایز همیشگی بین حقیقت و دروغ و چیزهای به‌راستی مهم و به‌راستی غیرمهم است.
- ۹- هنگامی که اشتیاق روحانی این چنین بیدار می‌شود، هیچ‌گاه کاملاً خاموش یا ناپدید نمی‌گردد بلکه تبدیل به آتشی خاموش‌ناشدنی می‌گردد که ریشه‌ی همه‌ی امیال محدود را می‌سوزاند.
- ۱۰- بدون هیچ تخفیف یا مصالحه‌ای، در نهایت طالب را به‌سوی تسلیم کردن زندگی مجزا رهبری می‌کند و باعث ادغام و یکی شدن با زندگی استاد در حقیقت که یکی و بخش‌ناپذیر است می‌گردد.
- ۱۱- این چنین رهرو از طریق اشتیاق روحانی شدید به منزلگه آرامش می‌رسد. من تبرک خود را به همه‌ی کسانی که این اشتیاق را دارند اعطا می‌کنم.

گنج پنهان نفس حقیقی

- ۱۲- هیچ مخلوقی نیست که هدف نهایی برایش مقدر نشده باشد، هم‌چنان‌که هیچ رودخانه‌ای نیست که در مسیر مارپیچی خود به‌سوی اقیانوس نباشد؛ اما فقط در شکل انسانی است که آگاهی به‌قدری پیشرفته است که قادر به انعکاس و بیان شکوه و کامل بودن نفس حقیقی والای خود است،

نفسی که همزمان نفس همگان است.

۱۳- انسان از به ارث بردن این گنج پنهان و به کمال رسیدن وصف ناشدنی به علت جمع‌آوری سانسکارهای جهل، دور نگه داشته شده است.

۱۴- سانسکارها پس مانده‌های دوری‌ناپذیر از نزول پرزحمت مسیر تکاملی به سوی شکل انسانی و آگاهی انسانی است.

۱۵- آن‌ها مانند گردوغباری هستند که طی قدم نهادن در راه بر رهرو می‌نشینند.

۱۶- در شکل انسانی که بالاترین شکل است، زندگی الهی همچنان گرفتار این پس مانده‌های سانسکاری در ذهن است.

۱۷- بنابراین لزوماً به خاطر لحظه‌های سانسکاری گوناگون که آگاهی را وابسته به چشم‌انداز فریبدهی دروغین و اتفاق‌ها می‌کند، ضعیف و کج‌ومعوج است.

۱۸- یکی پس از دیگری می‌بایستی، وابستگی‌های رنگارنگ به غیر حقیقت ترک گردند و یک‌به‌یک ریشه‌ی سانسکارهایی که آتش فریبده نفس منفرد را تغذیه می‌کند، باید به نفع داعیه ضروری شعله‌ی شکست‌ناپذیر حقیقت، تسلیم گردد.

۱۹- و این چنین انسان می‌تواند به قله حصول الهی صعود نماید که شروع بی‌پایان زندگی جاویدان است.

۲۰- زندگی در جاودانگی هیچ بند، نابودی یا اندوهی را نمی‌شناسد و آن همیشه جاودان و همیشه نو در خود تأییدی بر الوهیت نامحدود و آگاه می‌باشد.

۲۱- ابرهای سانسکارها باید کاملاً ناپدید گردند تا آسمان آگاهی توسط نور خاموش ناشدنی خدا که خود واقعی همه است روشن شود. رسالت من این است که به شما کمک کنم که این گنج پنهان خود را به ارث برید همه‌ی آنانی که این را به راستی جستجو می‌کنند شامل تبرک من می‌گردند.

میراث الهی انسان

۲۲- در همه‌ی شرایط و مکان‌ها انسان همیشه برای شادی کوشش می‌کند اما تعداد آنانی که آن را دارا می‌باشند بسیار اندک است، چون که تعداد بسیار اندکی هستند که حقیقتاً راز شادی را می‌دانند.

۲۳- انسان همواره احساس بیهوده و محدود بودن می‌کند و همیشه در چنگال درد یا رنج تسلی‌ناپذیر گرفتار است، چون طبیعت حقیقی خود را نمی‌شناسد، خود را با بدن و امیال یا ذهن محدود فردی شناسایی می‌کند و قربانی محدودیت‌ها و رنج‌های مربوطه می‌گردد.

۲۴- فقط با دانستن اینکه خودش متفاوت و ورای همه‌ی این‌هاست که می‌تواند کاملاً وارد میراث الهی شود و شادی پایداری که جزء جدانشدنی از وجود حقیقی‌اش به‌عنوان خداست را به دست آورد.

۲۵- انسانی که از طریق وابستگی‌های سانسکاری، خود را به صورت بدن، امیال یا ذهن فردی شناسایی می‌کند گرفتار زندان جهل خود است.

۲۶- همه‌ی سعی و تلاش وی برای شکستن این قیدوبندها فقط و فقط باعث خود را محکم‌تر در

چنگ آن‌ها گرفتار کردن، می‌شود، به همان طریقی که طوطی ناامیدانه بال‌های خود را به میله‌های قفس می‌زند ولی فقط بیشتر بال‌های خود را زخمی می‌کند بدون آنکه بتواند راهی به سوی آزادی پیدا کند.

۲۷- این مانند کسی است که در باتلاق گرفتار است و به خاطر تلاشش برای خلاصی می‌بیند که بیشتر در منجلاب فرورفته است.

۲۸- تلاش‌های بدون یاری گرفتن و فردی طالب بیشتر وقت‌ها موفقیت‌آمیز نیست چون که منشأ این چنین تلاش‌ها نفس است که در ناآگاهی ریشه دارد؛ و دقیقاً به همین دلیل است که جهت‌رهایی روحانی مطلقاً به یک استاد نیاز هست.

۲۹- استاد از نقطه‌ی حقیقت که با آن یکی است عمل می‌کند نه از آگاهی نفس محدود و کمکش مؤثرتر از همه‌ی تلاش‌های بدون یاری گرفتن از سوی طالب است.

۳۰- این بدان معنی نیست که طالب برای آزادی و کمال روحانی نباید سعی و تلاش کند.

۳۱- او باید نهایت تلاش خود را برای بدست آوردن آن انجام دهد، اما در همان زمان خود را نسبت به کمک فراوان و واجبی که از سوی استاد به سمت وی می‌آید، باز نگه دارد.

۳۲- استاد چیزی را به طالب نمی‌دهد که از قبل در او به صورت نهفته وجود ندارد، او فقط از روی خود حقیقی طالب پرده‌برداری می‌کند و او را قادر می‌سازد به سوی میراث الهی خود که حقیقتاً از آن اوست بیاید.

Glow می ۲۰۰۴

حالت ایست ذهن

بهلی جی ایرانی یکی از اولین شاگردان مهربابا بود
این مقاله توسط بهلی در ۳۰ مارس ۱۹۲۷ نوشته شده

در طی گفتگو بعضی از ما با مهربابا وقتی در مهرآباد نزدیک دونی نشسته بودیم، او به فعالیت‌های روحانی خود اشاره کردند. او گفت: در دسرهای دنیا به خاطر فکر کردن است. من می‌خواهم بار "فکر کردن" را بر خود بگیرم و به همین دلیل سلامتی من تحت تأثیر آن قرار خواهد گرفت. تعجب نکنید اگر خیلی ضعیف شدم طوری که بعضی از مندلی‌های من مجبور می‌شوند به من آب و غذا بدهند. زمانی که از بابا پرسیده شد که چرا باید این درد و رنج را متحمل شوید بابا گفت: این موضوع فراتر از درک شماست، با این حال این کار باید انجام شود و این امر برای کار من ضروری است و در نهایت بر دنیا تأثیر خواهد گذاشت. وظیفه‌ی سالکین به خدا رسیده است (کسانی که آگاهی دنیوی نیز دارند) که فشاری به سمت جلو به این دنیای لطیف بدهند اما رهبر باید حلقه را آماده نماید، اعضا را خدا رسیده کند و به همان صورت آن‌ها فشار به سمت جلو به عالم خاکی وارد نمایند. زمانی که آن‌ها (استادان کامل) این چنین فشاری وارد نمایند، بایستی روی آن کار کنند. آن‌ها باید از حالت نیروی کالپا^۱ که محل آن در بدن انسان بر روی تاج سر قرار دارد پایین بیایند و موقعیتشان را در وضعیت مرکز^۲ قرار دهند. به این نقطه محل اتصال حالت سرور بالاتر و شکل پایین‌تر انسانی، از جایی که شخص می‌تواند قسمت‌های

پایین تر بدن انسان را ببیند (همانند دیدن زنجیره‌ی زندگی‌ها و شکل‌های گذشته که فرد قبل از دیدن خدا گذرانده). وظیفه‌ای که به تعداد اندکی از برگزیدگان خدا رسیده تحمیل می‌شود تا به مرحله‌ی اتصال پایین بیایند و آن‌هایی را که شایستگی‌اش را دارند بالا بکشند. کسانی که به خاطر آمادگی‌ای که دارند شایسته به خدا رسیدن هستند؛ اما این آمادگی به سرعت به دست نمی‌آید، نیاز به سال‌های سال رنج و زحمت و فداکاری و رابطه‌ی عمیق با یک گرو یا استاد خدا رسیده دارد. بعد از مدت زمان طولانی رنج و زحمت است که شخص شایستگی پذیرفته شدن برای ورود به حلقه‌ی خدا رسیدگان را پیدا می‌کند. خدا رسیدن به معنای نابودی کامل همه‌ی سانسکاراهاست. مرحله‌ی ایست ذهنی، عاری از هرگونه فکری. اگر ذهن تلاش کند تا فکر کردن را متوقف کند این کار بسیار مشکل است، اگر ذهن تلاش کند تا فکر کردن را متوقف کند او به خواب عمیق می‌رود (به بیان دیگر به حالت ناخودآگاه می‌رود). حتی بزرگ‌ترین یوگی‌ها نیز از متوقف کردن فکر برای همیشه ناتوانند، در نهایت آن‌ها می‌توانند فکر را برای مدت زمانی که در حالت مدیتیشن، تمرکز یا زمانی که در حالت سَمادی هستند، متوقف کنند، اما زمانی که از حالت سَمادی بیرون می‌آیند و ذهنشان شروع به کار می‌کند، بار دیگر باید بار فکری و سانسکاراهای زیادی که از بین نرفته‌اند و همچنین فشاری که جهت توقف زودگذر آن‌ها وارد شده و باعث افزایش این بار شده را به دوش بکشند. حافظ بدن را به یک دیگ تشبیه کرده، دود را به روح و سانسکارا را به یک سنگ بسیار بزرگ بر روی دیگ.

آیا دومی تواند موفق به کار زدن آن سنگ شود؟ برای این کار یک قدیس باید بیاید و آن را بلند کند.

Glow International، می ۱۹۹۵

”آگاه باشید“

”درس‌هایی در طریقت روحانی“

مهربابا در مقاله‌ای در سال ۱۹۲۶ به جویندگان طریقت روحانی هشدار می‌دهد.

از دو چیز خصوصاً خطرناک به دور باشید، شراب و زن (مستی و شهوت). سعی کنید تا حد امکان از این‌ها جدا و دور باشید. بعد ذهنتان به همان اندازه پاک‌تر خواهد بود. به همان اندازه هم شما از ”انگیزه‌ها“ (تأثیرات شر) و امیال، دورتر و جداتر خواهید بود. فردی که نسبت به ”تأثیرات شر“ و امیال دور و جداست، به همان اندازه هم نسبت به سانسکاراها و قیود آن‌ها دور و جداست و به همان میزان هم نجات‌یافته‌تر است.

خیلی به بدن خاکی‌تان و پنج حسش اهمیت ندهید. این بدن فقط یک پوشش خارجی است که زمان مرگ باید به دور انداخته شود. از آنجایی که بدن جسمانی هر لحظه ممکن است ترک شود، چرا به شراب، زن، ثروت و ارضا حواس پنج‌گانه اهمیت بدهیم؟ یک زندگی معمولی در دنیا داشته باشید و وظیفه‌های خانوادگی‌تان را صادقانه ادا کنید اما آرزو برای بیشتر به دست آوردن، جهت ارضا خواسته‌های بدن نداشته باشید. برای کسب آنچه برای زنده ماندن خانواده‌تان کافی است به همان سختی که باید، تلاش و تکاپو کنید اما به واسطه‌ی کسب کردن بیشتر از آنچه که کافی است و به واسطه‌ی تلف کردن مازاد درآمد برای چنین لذت‌های سطحی، برده‌ی گرایش‌های جسمانی‌تان نشوید.

این بدن به شما داده شده تنها به عنوان وسیله‌ای برای اینکه شما خود واقعی‌تان را بشناسید. وقتی که شما چای می‌نوشید، فنجان و نعلبکی را تنها به عنوان وسیله‌ای برای نوشیدن چای بکار می‌برید. همین‌که آخرین قطره را داخل معده‌تان خالی کردید، فنجان و نعلبکی را کناری می‌گذارید. به همین ترتیب هم بدن شما تنها وسیله‌ای است در جهت هدف خودشناسی. وقتی شما به شناخت رسیده باشید، دیگر کاربرد بدن چیست؟ آن باید ترک شود.

بدون ترک زندگی‌تان، شما نمی‌توانید به معشوقتان، خدا برسید. حیوان موکتا شدن (آزاد شدن از چرخه‌های بی‌وقفه‌ی مرگ و زندگی) و کسب تجربه‌ی پاراماتما (روح کل، ایشوار) بدون ترک کردن زندگی‌تان نمی‌تواند به دست آید.

حالا، ”ترک زندگی‌تان” یعنی چه؟ آیا به معنی بیرون پریدن از یک اتومبیل سرعت گرفته است یا خودکشی کردن به وسیله‌ی در معرض شکنجه گذاشتن بدن؟ نه به هیچ وجه. ترک زندگی‌تان یعنی ترک فریب مایایی لذت‌های این دنیای مادی (تأثیرات دروغین) که توسط بدن خاکی و ذهنی تجربه می‌شوند و مورد لذت قرار می‌گیرد.

ترک زندگی به این معنا، یعنی ”مردن” به معنای واقعی کلمه با تسلیم شدن به یک مرشد کامل^۳ (استاد حقیقت). شما باید به پایش بیفتید و محکم به آن بچسبید. درست بمانند که صندل‌هایی که پایتان است، همان جایی می‌رود که پاهایتان می‌رود، چه به یک کاخ پادشاهی چه به توده‌ای از آشغال، شما هم هرگز نباید مرشد کامل (استاد) را ترک کنید. وظیفه‌ی صندل‌ها نه تنها رفتن همراه پاهاست بلکه چسبیدن به پاها با چنان قدرتی است که عاقبت منجر به ترک اسم و وجود فعلی‌شان به عنوان کفش صرف شود و با پاها یکی شوند.

پس شما با ترک همه‌ی لذت‌های مادی، راحتی‌ها، آسایش و غیره و با پرهیز از انگیزه‌ها و فریب‌های مایا - حتی با وجود لگد خوردن از استاد، به استادتان بچسبید. تسلیم شدن و چسبیدن به یک استاد به معنی خیلی نمایشی و زیرک بودن به واسطه‌ی گرفتن دارشان مقدس او ۲۴ بار در روز نیست. نه چسبیدن به یک استاد یعنی دقیقاً پیروی از دستورها و انجام هر کلمه‌ی اوست.

زندگی بدون نفس (بدون هیچ فکری از نفس) یعنی ترک زندگی یک فرد. این یعنی مردن در مرگی زنده (مرگ و نابودی همه‌ی امیال)، فکرها و خود همین ذهن. شما مردم هزاران بار می‌میرید و وارد چرخه‌ی بی‌وقفه زایش و مرگ می‌شوید اما باز هم دقیقاً همان‌که هستید، باقی می‌مانید چون شما ”فنجان” (بدن) را به منزله چای (هستی اصلی و واقعی) می‌پندارید. این بدان معناست که شما این بدن و این زندگی را حقیقت و هستی واقعی می‌پندارید، درحالی‌که این بدن در واقع فقط وسیله‌ای است برای پیشرفت به سوی هدف حقیقتی.

همه‌ی این شرارت‌ها به خاطر آن سانسکارهای شیطانی است. از قیود سانسکارها آزاد شوید و شما خدا را خواهید شناخت.

مردن و تولد دوباره و دوباره‌تان مثل این است که شما کُت قدیمی‌تان را در بیاورید و بدهید خیاط یک کُت نو برایتان بدوزد و آماده کند. در اینجا ”کُت” یعنی بدن و ”خیاط” یعنی سانسکارها. یک کُت

پاره‌پاره می‌شود و خیاط یک کُت نو آماده می‌کند. به همین طریق، هنگام مرگ، یک بدن رها شده و از بین می‌رود و سانسکاراهایتان یکی دیگر را برای شما مهیا می‌کنند. راه قطعی جلوگیری از این فرآیند دوختن و از بین بردن، بریدن و جدا کردن (شکم) خیاط است. این منبع اصلی تولید سانسکاراهاست که باید بریده و جدا شود یعنی این که همه‌ی این موزیگری‌های سانسکاراهاست که باید از آن رها شد. اما چگونه؟ مثلاً یک طناب با ”رشته‌های“ پرپیچ‌وخم فراوان را در نظر بگیرید. در ابتدا، در طناب، رشته‌ها و گره‌های ”طبیعی“ (سانسکاراها) وجود دارند که طناب (خود) را دچار سردرگمی کرده و باعث می‌شوند که خودش را فراموش کند. ذهنش منحرف می‌شود و کلاً بر آن رشته‌ها و گره‌های خلق شده توسط سانسکاراها متمرکز می‌شود.

برای باز کردن این رشته‌ها، یک نفر باید طناب را از بالا یعنی منشأ رشته‌ها بگیرد و بعد آن‌ها را به طرف دیگر بچرخاند تا اینکه آن‌ها یکی یکی به‌طور خودکار ناپدید شوند. لحظه‌ای که همه‌ی این رشته‌ها تمام شوند، طناب درمی‌یابد که ”من طناب هستم“ (من آزاد هستم). در آغاز، آن دانشی نسبت به آزادی‌اش نداشت اما بعداً به‌وسیله قرار گرفتن در دست این پیچش‌ها، تجربه‌ی آزادی پیدا کرد همراه با درک اینکه در ابتدا هم به همان اندازه آزاد بود که حالا هست، تنها تفاوت این است که حالا به آنچه در ابتدا نمی‌دانست، پی برده است.

این کار در صورتی می‌تواند انجام شود که طناب از بالا جایی که رشته‌ها شروع می‌شود، نگه داشته شده و بعد وارونه چرخانده شود. حالا، آن کیست که طناب (برای مثال دستمال سر) را از بالا می‌گیرد و آن‌ها را در جهت وارونه می‌چرخاند؟ او استاد است! از لحظه‌ای که طناب‌تان به دست او می‌افتد، وظیفه باز کردن گره‌ها و رشته‌های فراوان هم به دست او می‌افتد. این یعنی به محض اینکه شما خودتان را تسلیم مرشد کامل می‌کنید، شما نسبت به پیشرفت در راه آزادی از چرخه‌ی بی‌وقفه‌ی زایش و مرگ (موکتی - مارگا) و پیشرفت به‌سوی شناخت اطمینان دارید.

بگذارید مثالی بزنیم، فرض کنید که در خواب، شما از یک موتورسواری خوب در آمریکا در حال لذت بردن هستید. این لذت، یک خواب تخیلی است. حالا، این خواب را به‌عنوان سانسکاراهای ”راست“ {مستقیم}^۴ در نظر بگیرید. حالا، درست همان‌طور که برای شناخت نیاز به ”وارونه“ کردن سانسکاراها وجود دارد، همان‌طور هم برای بیدار کردن ناگهانی شما (از دروغین بودن حالت خواب) نیاز به وارونه کردن سانسکاراها (در خواب) وجود دارد.

یک چنین خوابی از سانسکاراهای ”وارونه“^۵ شبیه چه خواهد بود؟ درست برعکس حالت بالا: این یک سوژه‌ی وحشت‌آفرین ناگهانی است که شما را در یک لحظه با وحشت بیدار می‌کند، برای مثال یک اژدهای بزرگ که با دیدن چشمانش شما را کاملاً بیدار می‌کند.

همین که شما بیدار شدید، دیگر نه این خواب هست و نه آن یکی، نه لذت خوب موتورسواری هست و نه وحشت دیدن یک اژدها. ثابت شد که هر دو خواب هستند یعنی اینکه فقط برای دور کردن و پرت کردن توجه شما از حالت لذت خواب موتورسواری (سانسکاراهای معمولی)، آن اژدهای بزرگ

۴ - این قطعه منتخب بر اساس سخنان ۲۹ آوریل و ۱۹ می ۱۹۲۶ می‌باشد. کلمه‌های داخل براکت، تفسیر ویراستار است. کلمه‌های داخل پرانتز از دست‌نوشته اصلی هستند.

۵ - برای اطلاعات بیشتر راجع به سانسکاراهای ”مستقیم“ و ”وارونه“ به Infinite Intelligence مراجعه کنید.

(سانسکارهای وارونه) ضروری بود.

این بدان معناست که وسیله‌ای مثل این اژدها برای وارونه کردن سانسکارهای "مستقیم" شما و آزاد کردن هر چه سریع‌ترتان از قیود آنها، به‌راستی مورد نیاز است؛ و این اژدها کیست؟ این استاد است که در وارونه کردن همه‌ی این سانسکارهای معمولی، با تجربه و داناست.

در مصاحبت بودن و ماندن با یک چنین استاد اسرارآمیزی و اجرای وظیفه‌ها تحت دستورهای او (همان‌طور که شما حالا در حال انجامش هستید) شما را قادر می‌سازد که سانسکارهایتان را تمیز کنید یا از بین ببرید و در راه حقیقت، یک هُل روبرو جلو به شما خواهد داد. اینجا کارهای اسرارآمیزی در جریان است تا همگی شما را با نشان دادن این "اژدها" از حالت "خواب" بیدار کند.

گفتگوی هشت هنرمند با مهر بابا

* یک خانم

من یک نقاش هستم.

مهر بابا: من هم یک نقاش هستم. من قلب‌های مردم را با رنگ‌های روحانیت نقاشی می‌کنم. تو روح خوبی هستی.

من احساس می‌کنم قلب گناهکاری دارم.

مهر بابا: نه تو آن قدر هم که فکر می‌کنی، گناهکار نیستی. هرکسی ضعف‌هایی دارد اما این قلب است که به حساب می‌آید. نیازی نیست که نگران باشی. من از نظر روحانی به تو کمک خواهم کرد.

* یک مرد، یک رقصنده معروف

من یک رقصنده هستم و از دیدنتان خیلی خوشحالم.

مهر بابا: رقص هنر خیلی خوبی است به شرطی که به‌درستی ادا شود، رقص کیفیت‌های الهی دارد و اگر به‌طور شایسته بیان شود، تأثیر شگفت‌انگیزی خواهد داشت. اگر به‌طور اشتباه اجرا شود، تأثیر متضادی خواهد داشت.

من از دیدنت خوشحالم.

من هم خیلی خوشحالم.

مهر بابا: چیز دیگری هم هست؟

مدتی است که روش شخصی خودم را برای انجام کارها، یعنی طریقه‌ی درست بیان خودم به‌واسطه هنر را، به‌طور کاملاً روشن درک نمی‌کنم.

مهر بابا: به‌زودی خواهی فهمید. من از نظر روحانی به تو کمک خواهم کرد. تو آن را احساس خواهی کرد. این تماس از این به بعد به تو کمک خواهد کرد.

*** یک مرد، با دو پسرش**

من یک نقاش هستم.

مهربابا: من هم یک نقاش هستم. من با رنگ‌های روحانی نقاشی می‌کنم.

بینش روحانی، این چیزی است که من می‌خواهم.

مهربابا: آن خواهد آمد. چیز دیگری برای پرسیدن نداری؟

من یک گشایش بهتری برای بیان هنر می‌خواهم، یک چیز روحانی.

مهربابا: آن خواهد آمد. آن طوری که فکر می‌کنی برای بیان هنر مناسب است، در حال حاضر خوب است؛ و وقتی که چیز بهتری برای بیان کردن احساس کردی، آن به‌طور خودکار و خودبه‌خود برایت باز خواهد شد.

من هم همین‌طور فکر می‌کنم.

مهربابا: یک نقاش در هند هست که وقتی ما هر دو جوان بودیم، او پیش من آمد و نقاشی‌هایش را به من نشان داد. آن‌ها عجیب و غریب بودند؛ اما به‌هرحال من دیدم و فهمیدم که آن‌ها خوب نیستند، گفتم: "آن‌ها خوب هستند، ادامه بده." بعد از یک سال یا یک چنین مدتی، او پیش من برگشت و چند تا نقاشی دیگر به من نشان داد. آن‌ها محشر بودند. باین‌حال من باز هم نگفتم آن‌ها محشر هستند. من فقط گفتم: "ادامه بده" و امروز او یکی از بزرگ‌ترین هنرمندان شرق است. پس هر چه را احساس می‌کنی دوست داری انجامش بدهی، به انجام دادنش ادامه بده. آن خود به پیشرفتش ادامه خواهد داد. نقاشی مرا دوست داری؟ (بابا به منظره زیبای بیرون اشاره کرد) همه این‌ها، نقاشی من است.

آرزو می‌کنم که بتوانم حتی یک‌هزارم آن را نقاشی کنم.

مهربابا: تو خواهی توانست، وقتی که شهود مناسب را احساس کنی. من به تو کمک خواهم کرد.

*** یک مرد**

مهربابا: از دیدنت خوشحالم.

من یک هنرمند هستم و همیشه با مخالفت روبرو شده‌ام. من دارم سعی می‌کنم یک راه روشن برای رودرویی با آن پیدا کنم و همیشه برای نفوذ خالص باید وارد آن شوم.

مهربابا: لذت بازی در همین است، روبرو شدن با مخالفت‌ها، رودرویی و برخورد با آن، وگرنه زندگی کسل‌کننده و یکنواخت می‌شود. فرد فقط به‌واسطه تضاد می‌تواند روحانیت را پیدا کند؛ اما وقتی که با آن روبرو شدید، اگر مصمم باشید، آن پایدار باقی خواهد ماند درست مثل دیواری که در برابر هر تعداد توپی که به آن برخورد می‌کند، پابرجا و بی‌تغییر باقی می‌ماند، توپ‌ها با همان قدرتی که به دیوار برخورد کرده‌اند به عقب برمی‌گردند. در رودرویی با مخالفت، زندگی: مقاوم، مصمم و بی‌تغییر می‌شود مثل دیواری که در برابر ضربه‌های پیاپی توپ‌هایی که به طرفش پرتاب شده، پابرجا و بی‌تغییر مانده است؛ و هنر چیزی الهی است. آن فقط در صورتی می‌تواند به‌درستی بیان شود که با آن مخالفت شود تا زیبایی درونی آن که پشت پرده قرار دارد، بیرون بیاید. من از نظر روحانی به تو کمک خواهم کرد.

* یک خانم با پسر ۱۶ ساله اش

مهر بابا: احساس اضطراب می کنی؟

بله. من یک هنرمند هستم.

مهر بابا: من هم یک هنرمند هستم. همه‌ی دنیا بوم نقاشی من است. من روح‌ها را رنگ می‌کنم...

من از شکست‌هایی که داشته‌ام، سرخورده شدم. من روح خیلی حساسی هستم.

مهر بابا: می‌دانم. تو قلب خوبی داری. این احساس است که مهم است، نه تفسیرها.

من از اینکه قادر به بیان احساساتم نیستم، خیلی رنج می‌کشم. من هیچ‌وقت راهی برای بیان خودم در هنر پیدا نکردم. قدرت خلاقیت در هنر به واسطه‌ی مردم راه خروجش را پیدا کرد نه به واسطه‌ی هنر.

مهر بابا: اما حالا آن باز خواهد شد؛ و همین‌که باز شود، پیوسته بیرون می‌ریزد، هر چه بیشتر آشکار

شود، بیشتر بیرون می‌آید؛ اما آن باید در زمان درست باز شود. من به تو کمک می‌کنم که آن را باز کنی.

تو کمک مرا احساس خواهی کرد، چون من به وسیله‌ی عشق پاک کمک می‌کنم؛ و آن باید باز شود و تو آرزوی درست را خواهی داشت. تو قلب خیلی خوبی داری. من به تو کمک خواهم کرد.

من خیلی احساس راحتی می‌کنم و سپاسگزارم.

* یک خانم با پسرش، بازیگر

از ملاقات شما خیلی خوشحالم.

مهر بابا: چیزی برای پرسیدن دارید؟

چطور یک نفر می‌تواند به هدفش برسد؟ (او به پسرش اشاره کرد) او یک هنرمند است.

مهر بابا: و هنر یکی از منابعی است که به واسطه آن روح خودش را بیان می‌کند و به دیگران الهام می‌بخشد؛ اما برای بیان کامل هنر، فرد باید عاطفه‌های درونی را به طور کامل باز کرده باشد. اگر

احساس می‌کنید چیزی مانع بیان کامل خودتان می‌شود، پس باید یک کار انجام بدهید. آن هم این

است که طرز برخورد ذهنی‌تان را تنظیم کنید: درست قبل از بیان، فکر کنید، من می‌توانم و آن را به طور

کامل بیان می‌کنم و هر وقت که آن را بیان می‌کنید، خواهید دید که از بیانتان متقاعدتر هستید. این ذهن

است که آن را بسته نگه می‌دارد.

هنرپیشگان زیادی هستند که یا به واسطه خود کوچک‌بینی یا به واسطه‌ی عصبانی بودن یا به واسطه‌ی

جدی بودن، احساس می‌کنند که نمی‌توانند بیان کنند و این احساس ذهن مانع بیان می‌شود. در حین

بازی، فکر کنید که شما یکی از بزرگ‌ترین هنرپیشگان دنیا هستید و سعی کنید خودتان را به طور کامل

بیان کنید. من از نظر روحانی به شما کمک خواهم کرد. فقط فکر کنید که شما بهترین هستید. چه

زیانی دارد که این طور فکر کنید؟ این به خاطر غرور نیست که شما این کار را می‌کنید بلکه برای بیرون

آوردن بهترین از درونتان است. هیچ چیز اشتباهی در کار نیست.

چه چیزی مرا به قادر متعال پیوند می‌دهد؟

مهر بابا: عشق الهی.

اما من احساس نمی‌کنم که آن را دارم. مهر بابا: چون که تو از آن ناآگاه هستی. حالا تو آن را احساس خواهی کرد و من به تو کمک خواهم کرد.

* من یک هنرمند هستم.

مهر بابا: من هنرمندان را دوست دارم چون به وسیله‌ی هنر، فرد می‌تواند خودش را به زیبایی بیان کند. تابه‌حال سعی کردم به واسطه ایده‌ها، منشأ را پیدا کنم. آیا روش دیگری برای پیدا کردن راه به سوی خدا وجود دارد؟

(مترجم به بابا گفت: او نقاشی‌های خوبی برای کلیسا کشیده است، با نگرشی عمیق برای نزدیک شدن به سوژه و نه برای رقابت.)

مهر بابا: بله تو این حق را داری که درک کنی و بیان کنی. هنر، وقتی که الهام گرفته از عشق باشد، به حوزه‌های بالاتر سوق می‌یابد؛ و این هنر، زندگی درونی را برای شما خواهد گشود. وقتی نقاشی می‌کنی، همه چیز را فراموش می‌کنی به جز سوژه‌ات را. وقتی در آن خیلی جذب شدی، در آن گم می‌شوی؛ و وقتی که در آن گم شدی، نفست کم می‌شود؛ و وقتی نفس کم می‌شود، عشقِ بیکران آشکار می‌شود؛ و وقتی که عشق به وجود آمد، خدا به دست می‌آید. پس دیدی چطور هنر می‌تواند فرد را به سوی یافتن خدای بیکران سوق دهد.

من فهمیدم که نفس خودم را دارم که باید آن را به روشی غیر خودخواهانه بکار ببرم تا الوهیت بیکران را بیان کنم.

مهر بابا: آن وقت این نفس دیگر محدود و متناهی نیست. بلکه نفس بی‌نفس، نامحدود است. پس من سعی خواهم کرد آن را بیشتر و بیشتر کاملش کنم، حتی به واسطه‌ی هنر و بعد آن را به شما واگذارش کنم.

مهر بابا: بله و من از نظر روحانی به تو کمک خواهم کرد.

من متأسفم که زیاد حرف زدم.

مهر بابا: نه نگران نباش. من خیلی خوشحالم. تو قلب خیلی خوبی داری. تو کمک مرا خواهی داشت و احساس خواهی کرد.

* یک رقصنده معروف سبک سنتی هندی که در غرب اجرا داشته است.

من می‌خواهم رقص سنتی هندی را در غرب معرفی و پخش کنم، اما بعضی سازمان‌ها در هند از من انتقاد می‌کنند. آن‌ها برای موسسه‌ها، سازمان‌ها و اجتماعات خودشان از من پول می‌خواهند؛ اما من هیچ پولی برای دادن به آن‌ها ندارم.

مهر بابا: هر کار خوبی باید با مخالفت روبرو شود و عکس‌العملی که توسط گروه مخالف ارائه می‌شود، همیشه به کار کمک می‌کند. تو نیازی به نگرانی نداری. آگاهانه با شور و شوق دوچندان در جهت درست به کارت ادامه بده.

بابا، دوست دارم روزی برای شما یک اجرای رقص داشته باشم.
مهر بابا: من از تماشای رقص تو خوشحال خواهم شد.

مصاحبه توسط اودی شانکار، ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۳ در هنگام مسافرت به ونیز.

ترجمه از *Glow Summer* ۲۰۱۰

ایجاد عشق به منظور تجربه خدا

توضیح‌های ارائه شده توسط مهر بابا در ۲۵ نوامبر ۱۹۲۷



نوع بشر که در واقع روح می‌باشد به وسیله اعمال بدن، ذهن و روح منفرد خود را به وسیله عشق بیدار می‌سازد و سرانجام با روح نورانی شده یکی می‌شود: خدا رسیده می‌گردد.

به منظور اینکه روح منفرد بتواند از قفس بدن خاکی به واسطه‌ی ذهن به طور کامل آزادی پایدار را بیان نماید، قفس باید به عنوان تنها واسطه‌ای که قادر است اعمال متفاوت را به انجام برساند و به سوی کامل بودن حرکت و تلاش کند شناسایی گردد.

ولی این فقط هنگامی میسر است که بدن (قفس) در شرایطی سالم و فعال باشد. برای داشتن ذهنی سالم داشتن بدنی سالم ضروری است.

برای سالم نگه داشتن بدن خوراکی ساده ولی خوب ضروری بوده و برای اطمینان از شاداب بودن در شغلی شلوغ و صنعتی تمرین‌های بدنی لزوماً ضروری هستند.

به همان طریق برای پرانرژی نگه داشتن یک ذهن تمرین‌های ذهنی از قبیل فرا گرفتن، تحصیل کردن و مطالعه کردن و غیره بسیار ضروری است. بدون استفاده صحیح حتی آهن هم به خاطر زنگ زدن بی مصرف می‌گردد، همین‌گونه شرایط یک ذهن ایده‌آل به خاطر عدم وجود فعالیت ذهنی لازم بی استفاده می‌گردد. این‌گونه سلامت روح (روح منفرد) باقی می‌ماند.

تنها و یگانه کاربرد مهم آن تلاش برای بیدارسازی خود و به موجب آن کسب یگانگی با روح روح‌هاست، روح روشن شده یا شخصیت خدا آگاه و بدین سان لذت بردن از سرور و آزادی جاودان.

راه‌های گوناگونی برای رسیدن به این هدف نهائی وجود دارد. به طور مثال: مذهب‌های گوناگون، بهاکتی یوگا، کارما یوگا و راجا یوگا، ... یوگا. ولی در میان همه‌ی آن‌ها پرام یوگا یا طریقت عشق بهترین و کوتاه‌ترین مسیر به حقیقت است. باید به حقیقت نایل شد.

آن وظیفه‌ی طبیعی هر روح منفردی است که برای جستجو جهت یگانگی با خدای همه‌جا حاضر تلاش کند و پس از آن به بقیه نوع بشر که در تور مایا (مایا در شکل جهل از یک چنین پیشرفت حقیقی) گرفتارند، یاری برساند.

ولی از میان کسانی که اشتیاق برای صعود الهی دارند تعدادی کمی از آن‌ها به هدف خود چسبیده می‌مانند تا در پایان به پاداش بزرگی برسند. از این‌رو کوتاه‌ترین مسیر به هدف باید انتخاب شود که همان‌طور که بدان اشاره کردیم عشق است. کبیر می‌گوید:

اکثریت افراد دنیا با خواندن همه‌ی کتاب‌ها می‌میرند، ولی هیچ‌کدام به‌راستی چیزی نیاموخته‌اند ولی کسی که چند کلمه از عشق فرا گرفته (عشق در خود ایجاد کرده) تبدیل به همه‌چیز آگاه می‌گردد.
(شعر هندی)

در قدرت، عشق به‌راستی بسیار بزرگ است، آن قادرست حتی خدای قادر متعال را از بلندای آسمان‌ها به‌سوی خود بکشد! چگونه همه‌ی استادان به تقریباً غیرممکن نایل شدن؟ چه خصوصیت‌های منحصر به فردی را آن‌ها دارا بودن که توانستند حقیقت را به‌سوی خودشان بکشند؟ آن عشق بود، عشق پاک، عشق ساده و نه هیچ‌چیز دیگر، از این‌رو ایجاد عشق هدف اولیه همه‌ی آن‌ها بود. همین‌که عشق ایجاد شد، همه‌چیز به‌طور خودکار مرتب شده و پیشرفت داده می‌شود!

یک مثال:

عشق	میل و اشتها
تفکر درباره‌ی خدا	تفکر درباره‌ی خوردن
اشتیاق برای به دست آوردن خدا	کوشش برای به دست آوردن غذا
کمک استاد	کمک آشپز
تجربه‌ی خدا (درک خدا، به خدا رسیدن)	خوردن واقعی

درست به همان‌گونه که اشتها قبل از خوردن غذا ضروری است، عشق هم قبل از اینکه شخص به خدا برسد لازم است! هنگامی که اشتها به وجود آمد، فکر خوردن بدون وقفه شروع به آمدن می‌کند، به همان‌گونه وقتی عشق برای خدا به وجود آمد شخص به‌طور پیوسته درباره‌ی خدا فکر می‌کند، سپس در هر دو مورد کوشش و تلاش شروع می‌شود، شخص گرسنه به دنبال غذاست و عاشق به دنبال معشوق. کوشش و تلاش نتیجه‌بخش، اولی را به تماس با یک آشپز رهنمون است و دومی را به قلمرو یک استاد. و در زمانی که هر دو آن‌ها به‌واسطه‌ی لطف آشپز و استاد، در زمان مشخص شده به هدف‌های مربوطه

خود که خوردن و خدا-آگاهی بود دست می‌یابند.

این مثالی درخور توجه بود، ولی به هر حال فقط یک مثال بود. ایجاد عشق به آسانی بوجود آمدن اشتها نیست و نه پیدا کردن یک استاد به سرعت پیدا کردن یک آشپز.

هر دو آن‌ها مستلزم تلاشی سخت و اراده‌ای آهنین هستند، ولی در مقایسه، عشق سنگ پایه به سوی (تجربه‌ی) خداست. هنگامی که آن در شما ایجاد شد و شما به طور طبیعی شروع به تفکر درباره‌ی خدا نمودید و نه چیز دیگر، آن دوباره شما را به سوی تلاشی فوق انسانی برای دیدن و یکی شدن با خدا هدایت خواهد نمود. در غیر این صورت عشق بیدار شده در شما آرامشی برای شما باقی نخواهد گذاشت! آن سرانجام شما را به سمت به دست آوردن هدف رهنمون خواهد شد.

و بعد از همه‌ی این کوشش‌ها و رنج‌ها و ناامیدی‌های بسیار، شخص بی‌گمان به حوزه‌ی یک استاد وارد شده و به کمک او به هدف می‌رسد.

بنابراین اولین و مهم‌ترین چیز عشق است که از شور و اشتیاق بسیار نتیجه می‌گردد.

لحظه‌های آنی و گذرا از اشتیاق در طی زمان، تبدیل به طبیعت دوم گشته و سپس فکرها همیشگی و یا پیاپی ایجاد اشتیاق نموده و زمانی که شدت یافت تبدیل به عشق می‌گردد.

فرانسیس قدیس اهل آسیسی که بزرگ‌ترین تارک بود تلاش منحصر به فرد خود را در اثر انگیزه‌ای لحظه‌ای شروع نمود. ولی او به شور و اشتیاق خود کاملاً چسبید و پس از چهار سال رنج شدید او در تماس با یک ولی اروپایی (فردی که از لحاظ روحانی پیشرفته است ولی خدا رسیده نمی‌باشد) قرار گرفت که او در فرانسیس با نظری گزیده فیض عشق الهی را ایجاد نمود، این چنین است که شخصیت‌های پیشرفته (ولی‌ها) که در یک لحظه جرقه‌ی عشق را در هر آن کس که از او خشنود باشند می‌افروزند.

پس از سه سال ماندن در حالت عشق‌زدگی، فرانسیس قدیس برای جستجوی خدا به هند آمد، هدفی که سرانجام باعث شد او با استادی هندو تماس برقرار کند و او به فرانسیس تجربه‌ی وصال خدا (وصل) را داد. پس از صعود کامل الهی، فرانسیس قدیس به وطن خود برگشت جایی که او صدها هزار پیرو یافت.

۲۰۱۰ *Glow Fall*

مهر بابا، ماهابلسور، هند ۱۹۴۵

سیر تکامل و مرحله‌های

سخنانی چاپ نشده از مهر بابا

مهر بابا گفتگو و توضیح‌های زیادی برای مریدانش در سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۹ ارائه نموده است. بعضی از این توضیح‌ها توسط مریدان اولیه او به ثبت رسیدند. سال گذشته تعدادی از این گفتارها در مهر آزاد کشف شد. ما دو گفتار از مهر بابا را انتخاب کردیم. از آنجایی که مهر بابا آن‌ها را در زمان نهار بیان کرده است این گفتارها "گفتارهای نهاری" نامیده می‌شوند.

اولین آنها گفتاری است که به پسران مدرسه حضرت باباجان در مهرآباد در ۲۷ دسامبر ۱۹۲۷ ارائه شده. مهر بابا گفتارش را با یادآوری کردن و جمع‌بندی نمودن سخنانی که پیش از این گفته بود شروع می‌کند.

هنگامی که انرژی با Akash (اتر و جوهر هستی همه چیز) برخورد می‌کند، چهار چیز به وجود می‌آیند.

آتش، آب، هوا و خاک. حال، در سیر تکامل همه‌ی شکل‌ها از سنگ تا گیاه متعلق به خاک هستند؛ ماهی‌ها با آب، حیوانات با آتش و نوع بشر با هر چهارعنصر در ارتباط هستند.

حال، بگذارید این دنیای خودمان را همان‌گونه که دیدیم سایه‌ای از کروی نور در نظر بگیریم. در این دنیا ما عنصر خاک را در همه‌جا پیدا می‌کنیم، در زمین و همچنین در اعماق اقیانوس. همچنین آب هم همه‌جا یافت می‌شود، در روی زمین و همچنین در جوی‌بارها، رودخانه‌ها، دریاها و اقیانوس‌ها. از آنجایی که آب در زیر زمین و همان‌گونه که زمین در اقیانوس زیر آب وجود دارد. از این‌رو هنگامی که یکی بالاست دیگری در پایین آن است. همچون زمین و آب، هوا هم همه‌جا وجود دارد (در هند و همچنین در امریکا و مکان‌های دیگر). به همان طریق آتش هم همه‌جا هست؛ و با "آتش" منظور من "آذرخش و صاعقه" است (که نتیجه برخورد بین انرژی حیاتی^۶ و اتر و جوهر هستی همه‌چیز^۷ می‌باشد، همان‌گونه که در سخنان قبلی‌ام توضیح داده‌ام). این آتش همان‌گونه که گفتم در همه‌جا هست. ولی آن توسط لایه‌ای از اتر پوشیده است. درست همان‌گونه که زمین و آب با شکل‌های پست در ارتباط هستند همان‌گونه این آتش در ارتباط با حیوانات می‌باشد؛ و به این دلیل است که "اشتیاق" گرسنگی آن‌ها این چنین شدید است. به همین دلیل آن‌ها به مصرف غذا آن‌چنان ادامه می‌دهند که شخص ممکن است فکر کند که آن‌ها فقط برای خوردن متولد شده‌اند و نه برای چیزی دیگر. در باغ ویکتوریا در بمبئی، فیلی وجود دارد که هر وقت آن را ببینید او در حال خوردن است. این یک واقعیت است.

به‌طور خلاصه، شاهد آن بودیم که این چهارعنصر آتش، آب، هوا و خاک همه‌جا وجود دارند. همچنین ما دیدیم که شکل‌های سیر تکامل از سنگ تا گیاهان با زمین، ماهی‌ها با آب، پرندگان با هوا و حیوانات با آتش و نوع بشر، با هر چهارعنصر در ارتباط می‌باشند.

حال بگذارید بررسی کنیم که چگونه سیر تکامل رخ می‌دهد. درحالی که این کار را می‌کنیم مرحله‌های سیر تکامل را به خاطر داشته باشید از سنگ به فلز، گیاه، کرم، ماهی، پرنده، حیوان و انسان. حال، بعد از اینکه سیر تکامل به آخرین شکل گیاهی پیشرفت نمود، کرمی ظاهر می‌شود که کاملاً سبز است، در حقیقت آن‌چنان شبیه علف می‌باشد که شخص به‌سختی می‌تواند تفاوتی میان آن‌ها پیدا کند. این اولین شکل کرم از شکل کرم‌ها می‌باشد. در آخرین شکل کرم که زمین با آب ترکیب شده، روح (منفرد) از زمین به‌سوی آب پیش می‌رود. روح حالا می‌خواهد که تبدیل به ماهی شود و بنابراین در جستجوی آب است. خرچنگ آخرین شکل ماهی است. خرچنگ می‌خواهد از آب بیرون بیاید و بنابراین شکل او با شکلی به‌سوی زمین "تغییر" می‌یابد. بعد از خرچنگ مرغان آبی گوناگونی هستند که اولین شکل‌های پرنده می‌باشند. شما می‌توانید این پرندگان را با وابستگی به آب دسته‌بندی کنید.

از این‌رو شکل‌های اولیه پرندگان گرایشی به‌سوی آب از خود نشان می‌دهند. شکل‌های بعدی پرندگان در ارتباط با آسمان هستند و آخرین شکل پرنده دوباره با زمین مربوط است. ماقبل آخرین شکل پرنده شکل خروس است که اگرچه دارای بال است، به‌سختی می‌تواند پرواز کند و ترجیح می‌دهد بروی زمین زندگی کند. آخرین شکل، پرنده‌ای بزرگ و با پاهای بلند است، منقاری بلند و کیسه‌ای گوشتی به رنگ قرمز خونی‌رنگ که از زیر چانه‌اش آویزان است، گویی که گلویش است که آویزان شده است.

بعد از اینکه سیر تکامل از آخرین شکل قلمرو پرندگان پیشرفت نمود، کانگوروها به عنوان اولین شکل حیوانی ظاهر می‌شوند. آخرین شکل حیوانی میمون است.

اینجا مهر بابا مستقیم به داروین اشاره می‌کند و می‌گوید، تفکرهای او تئوری صرف بود، اگرچه به طور بسیار هوشمندانه‌ای انجام شده بود. ولی توضیح‌های مهر بابا بر مبنای واقعیت‌های حقیقی بوده و نتیجه تفکرهای صرف نمی‌باشد.

ما اولین و آخرین گونه‌های مهم در هر فاز از سیر تکامل را دیدیم. تعداد گونه‌های سیر تکامل هشت میلیون و چهارصد هزار تا می‌باشد. قبل از کاوش بیشتر در جزئیات، بگذارید دوباره هفت مرحله‌ی اصلی را دوباره مرور کنیم.

همان‌گونه که در این شکل مشاهده می‌کنید سنگ و فلز متعلق به اولین شکل‌ها، گیاهان دومین، کرم‌ها سومین، ماهی‌ها چهارمین، پرندگان پنجمین، حیوانات ششمین و انسان هفتمین طبقه هستند. هیچ شکل پیشرفته دیگری بعد از آن وجود ندارد؛ اما در شکل انسانی اگرچه آگاهی در معنای "بیکرانس" کاملاً رشد یافته است به وسیله سانسکارها محدود شده می‌باشد. این دلیل آن است که پرده‌ای میان خدا و انسان وجود دارد و بدین‌سان به منظور دیدن و پیشروی به سوی خدا ما باید به طرف طریقت هفت آسمان درونی برگردیم. به خاطر داشته باشید که آتما (روح منفرد) در میان همه‌ی این سیر تکامل شکل‌ها، همان‌گونه که بود باقی می‌ماند. توجه داشته باشید که آخرین و نهایی‌ترین شکل که هفتمین مرحله می‌باشد شکل انسانی است هیچ شکل دیگری ماورای این شکل وجود ندارد. همچنین خدا هم در آسمان هفتم بوده و آسمان دیگری بعد از آن وجود ندارد.

حال، اگر آتما (روح منفرد) به سوی طریقت آسمان‌های درونی بازگشت نکند یا باید دوباره و دوباره به تولدهای دوباره در شکل انسانی ادامه دهد یا اعمال و تأثیرات او آن‌چنان حکم کنند که به شکل‌هایی مادون انسانی بازگشت نماید. این به حرکت دایره‌وار معروف است، همچون یک گاو در آسیاب روغن‌کشی، اما این به سمت مرحله‌های طریقت پیشرفت نمی‌کند. برای دریافت اجازه ورود به مرحله‌های درونی "چرخش" (به معنای وارونه کردن تأثیرات) ذهن ضروری و لازم است. از آنجایی که ذهن به طور عادی به این روش "چرخش" نمی‌کند، این کار به شدت دشوار می‌باشد.

بنابراین چه باید کرد؟ شما باید در جستجوی کمک شخصی باشید که می‌تواند "ذهن" شما را بچرخاند؛ و آن چه کسی است؟ یک استاد حقیقت (مرشد کامل)؛ و چگونه یک استاد حقیقت-آگاه (مرشد کامل) ذهن شما را "چرخش" داده و آن را به سمت طریقت مرحله‌های درونی به جلو هل می‌دهد؟ به وسیله فداکاری و عشق عمیق شما برای او. این آن قیمتی است که او مطالبه می‌کند؛ بنابراین پسران عزیز، عشق ایجاد کنید. شما به اندازه کافی سعادتمند هستید که استادی حقیقی در میان خود دارید که آماده و مشتاق کمک به شما در تلاش صادقانه خودتان برای شناخت خود حقیقی می‌باشد؛ بنابراین به او عشق بورزید، با همه‌ی قدرت خود به او عشق بورزید، با همه‌ی قلب و روح خود به او عشق بورزید. سعی کنید عشق به او را ایجاد کنید و او حتماً چشمان ذهن شما را "چرخش" خواهد داد و شما را به سمت جلو در طریقت هل داده و خدا را به شما نشان خواهد داد.

اگر استاد حقیقی مایل باشد و هوس کند همچون یک ورزش ناگهانی باد^۱، می تواند به سادگی با پاره نمودن حجاب میان شما و خدا و یکی کردن شما با او، شما را از همه ی مشکل های عبور از این هفت مرحله رها سازد.

دسته بندی هفت نوع انرژی

گفتاری از مهر بابا در ۲۸ دسامبر ۱۹۲۷ در مهرآباد

دیروز، دیدیم که در طی سیر تکامل، آتما (روح منفرد) از میان یک سری از شکل ها از درون خاک به سطح خاک و از آنجا دوباره به پایین به درون آب، سپس دوباره بازگشت به سطح زمین، سپس به بالا به سوی آسمان و سرانجام، بازگشت به سطح زمین عبور می کند. بدین شکل چرخه بالا آمدن و درون رفتن، بالا رفتن و پایین آمدن ادامه پیدا می کند. حالا، به شکل زیر که به طور چشمگیری مهم است توجه کنید. ما این شکل را به عنوان پایه برای توضیح های هفت بخش انرژی مورد استفاده قرار خواهیم داد.

شش حلقه کوچک در حال نزول در وسط شکل معرف شش مرحله هستند، در حالی که منحنی های سمت چپ معرف شش آسمان می باشند.

حال تفاوت میان مرحله ها و آسمان ها چیست؟

طبقه یا مرحله ای خاص می تواند به یک ایستگاه قطار تشبیه شود، مثلاً ایستگاه قطار احمدنگر و آسمان می تواند به یک شهر تشبیه گردد، مثل شهر احمدنگر.

شخصی که وارد شهر می گردد مجذوب لذت ها و شادی های گوناگون خوردن، نوشیدن و غیره می شود. غرق در شادی این لذت ها، رهرو قطار را از دست می دهد و اگر بخواهد که بیشتر در راه پیشرفت کند باید منتظر قطار بعدی باشد. بدین شکل، با منحرف شدن از ایستگاه به سمت شهر، یا می توان گفت از مرحله به آسمان، پیشرفت او در طول راه متوقف می گردد.

حالت و وضعیت نامساعد این جوینده شبیه به کسی است که به وسیله چرخه ی سیر تکامل به سطح انسانی رسیده و در آنجا به طور پیاپی در چرخه زایش و مرگ گیر افتاده است. همچون گاو در آسیاب روغن کشی. او فقط در صورتی که ذهن او به کمک یک استاد حقیقی ”چرخش” نماید می تواند از این چرخه بی پایان رها شده و به سمت مرحله های راه پیشرفت کند.

با بازگشت به مورد شخصی که به درون مرحله های راه پیشرفت نموده، اگر چنین شخصی از ایستگاه قطار به درون شهر (دهکده، بسته به اینکه کدام مورد باشد) منحرف شود، شدیداً مجذوب منظرها، تجربه ها و شادی ها گشته و خودش را به طور همیشگی مشغول آن ها می یابد و بنابراین به طور طبیعی، ایده آل اصلی خود را که پیشرفت در خط روحانی می باشد را فراموش می کند.

اما اگر او به اندازه کافی خوشبخت باشد که کمک یک استاد روحانی را داشته باشد، او درخواست خواهد یافت که استاد به او اجازه نمی دهد که در شهر پرسه بزند و مجذوب لذت های آن شود. اگر شخصی بدون کمک یک مرشد کامل بتواند به طریقی وارد راه روحانی گردد، می تواند با سختی از اولین ”شهر”

به دومین پیشرفت کند و با کمی مشکل بیشتر به سومین و حتی در مواردی بسیار نادر به چهارمین؛ اما آن جوینده غیر معمول یا یوگی که توسط تلاش خودش به مرحله چهارم رسیده با مانعی بزرگ در این مرحله روبرو می شود؛ زیرا مرحله چهارم مملو از قدرت بوده و همان گونه که در تصویر دیده می شود آن بسیار نزدیک به آسمان مربوطه می باشد. از آنجایی که شهر به ایستگاه بسیار نزدیک است و این قدرت ها افسون کننده بوده و فرد نمی تواند از آن ها بگریزد، امکان به مخاطره افتادن شخص و درگیر شدن و گیر افتادن آن در استفاده و تجربه ی قدرت ها در مایا بسیار زیاد می باشد.

اینجا بابا، لُناولا^۹ را مثال می آورد، شهری که در طول خط راه آهن پونا به بمبئی می باشد، جایی که ایستگاه و شهر، بسیار به یکدیگر نزدیک هستند. شهر لُناولا بسیار زیباست و شخصی که به آن ایستگاه می رسد احساس می کند که برای ترک ایستگاه و بازدید از شهر وسوسه می شود. به همان طریق شخصی که وارد مرحله چهارم شده، خودش را بسیار نزدیک به آسمان و بهشت مربوطه می یابد و احساس می کند برای ماندن در آنجا (شهر) وسوسه شده است.

مثال گدایی بی پول را در نظر بگیرید که ۴۵ بچه دارد. همان گونه که با آن ها در حال پرسه زدن است، مرد فقیر در حال فکر کردن در باره ی اینکه اگر فقط ده روپیه به دست می آورد می توانست برای آن روز بچه هایش خوراک و سرپناه تهیه کند بود. در همان لحظه هایی که در این فکر بود ناگهان ثروت زیادی را مشاهده می کند. حال، به من بگویید، آیا این مرد فقیر برای جمع آوری مقداری از آن ثروت که در آنجا پیدا کرده توقف نخواهد کرد؟ او قادر نخواهد بود که مقاومت کند! ولی اگر او توسط یک مرشد کامل هدایت می شد، مرشد کامل او را وادار می نمود به جلو و به حرکت خود ادامه دهد.

نکته اینجاست که شما باید از میان ایستگاه حرکت کنید و نه از میان روستا یا شهر. حال، هنگامی که فرد به شکل انسان "تغییر می یابد" شخص به واسطه ی مرحله های راه، پیشرفت می کند؛ اما به یاد داشته باشید که آسمان ها، روستاها و شهرها مطلقاً هیچ ربطی به خدا ندارند. فقط مرحله های راه دارای این ارتباط هستند.

همچنین به یاد داشته باشید که حتی وقتی فردی در مرحله ای تثبیت شد، شخص می تواند از آنجا به هر یک از این دوراه (از طریق مستقیم مرحله های راه یا توسط دور زدن آسمان ها) به جلو حرکت کند. در این مورد آخر شخص سرانجام دوباره به آن مرحله می رسد و از آنجا به پیشرفت خود ادامه می دهد. به بیانی دیگر، امکان منحرف شدن از مرحله ها به آسمان ها یا از ایستگاه به شهر وجود دارد.

حال، توجه داشته باشید که در مرحله چهارم راه دچار پیچ و خم می گردد و آن یک انحنای تند است. اگر فردی از مرحله ی چهارم سقوط کند، فرد همه ی راه تا به مرحله ی سنگ (اولین فرم) بازگشت می کند. این "سقوط" در نتیجه استفاده از قدرت های آن مرحله پیش می آید. اگر شخص از مرحله سوم سقوط کند، شخص می تواند دوباره برگردد و در مرحله سوم یا دوم دوباره مستقر شود. این امکان بازگشت و استقرار دوباره در مورد مرحله چهارم پیش نمی آید، هر چند سقوط از این مرحله به معنای بازگشت مستقیم به شکل سنگی است! چرا؟ زیرا مرحله چهارم دارای قدرت های بزرگی است؛ و چون شخص از قدرت های بزرگی استفاده می کند نیروی متقابل هم بزرگ است. تشبیه کمان و تیر را در نظر

بگیرید؛ هر چه بیشتر کمان را بکشید، تیر به همان اندازه با قدرت بیشتری به جلو حرکت خواهد کرد. به همان طریق قدرت‌های مرحله چهارم عمل متقابل را انجام داده، شخص را از ایستگاهی پیشرفته به سمت مرحله‌ی سنگی (همه‌ی راه) سقوط می‌دهد. خطر دیگر پیچ یا انحنای شدید مرحله چهارم می‌باشد. وضعیت جوینده در این مرحله مشابه آن اتومبیلی است که با سرعت در پیچ و یا انحنایی تند در حال رانندگی است و خطر واژگون شدن را دارد.

برای امروز دیگه وقت تمام شد، برای فردا ما شرح خواهیم داد که در هر آسمان چه چیزی وجود دارد؛ اما شما تا حالا باید فهمیده باشید که در این آسمان‌ها چیز باارزشی وجود ندارد. ولی فرد در آن گیر می‌افتد! نه تنها این آسمان‌ها کمکی نمی‌کنند، بلکه برعکس آن‌ها شما را در لذت‌های مایا گونه خود غرق می‌کنند و مانع پیشرفت شما می‌شوند. هر آنچه دارای ارزش حقیقی است در مرحله‌های راه یافت می‌شود.

ولی تا موقعی که شما به وسیله‌ی اقبالی نیک مورد رحمت قرار نگیرید و ”چرخش” نکنید، برای شما غیرممکن خواهد بود که حتی در راه آسمان‌ها پیشرفت کنید چه برسد به پیشرفت در مرحله‌های راه؛ و بدون کمک یک مرشد کامل، این ”چرخش” نمی‌تواند رخ دهد و یک مرشد کامل در سهم خودش، باعث این ”چرخش” نخواهد شد مگر اینکه شما قیمت و بهایی گزاف پردازید. ولی قیمت آن چیست؟ از خودگذشتگی و عشقی عمیق.

این دو گفتار مهربابا با حداقل ویرایش در اینجا به چاپ رسیده است.

درک طریق کار خدا

دکتر سی.دی دشموخ سال‌های زیادی را صرف ثبت کلام مهربابا نموده. آن‌ها بعداً به‌عنوان مجموعه‌ای از مقاله‌های مهربابا به چاپ رسید. در اینجا ما یادداشت‌هایی از دکتر دشموخ ارائه می‌کنیم که بر مبنای صحبت‌های مهربابا با مریدانشان می‌باشد.

زندگی بیشتر معماهایی را ارائه می‌کند که توسط افراد عادی نمی‌تواند حل گردد. این گونه به نظر آن‌ها می‌رسد که زندگی پر از سؤال‌هایی است که قابل جواب دادن نیستند. ظاهراً هرچو مرجی افسارگسیخته قانون دنیا بوده و این گونه به نظر آن‌ها می‌رسد که عدالت و یا مفهومی در پیش آمدن اتفاق‌ها در آن وجود ندارد. حتی آن‌ها که به خدا اعتقاد دارند گیج شده و اعتقادشان متزلزل می‌گردد؛ اما دلیل داشتن یک چنین نظری فقط بی‌صبری و فقدان دیدگاهی حقیقی می‌باشد. ما جهل را در آغوش گرفته‌ایم و ناتوان از دیدن این موضوع هستیم که هر آنچه را زندگی پیش می‌آورد دارای معنی بزرگی می‌باشد. راه‌های خدا همیشه غیرقابل بحث و استدلال و مقاومت‌ناپذیر بوده و آن‌ها اسرارآمیز و درک‌ناشدنی به نظر می‌رسند. اسرار کار او در دنیا حتی توسط روح‌های پیشرفته نیز نمی‌تواند به‌طور کامل و صحیح درک شود.

این مطلب را می‌توان توسط داستانی کوتاه از قدیسی بزرگ که حتی در زمان کنونی در چهارگوشه جهان بسیار مورد احترام است شرح داد. در زمانی دور، این قدیس با فرشته‌ای روبرو گشت و از او اجازه خواست که در سفرهای فرشته بر روی زمین او را همراهی کند، شاید بتواند گوشه‌ای از اسرار کار خدا را درک نماید. فرشته بی‌درنگ اجازه داد که او ناظر همه‌ی کارهایش بر روی زمین باشد؛ اما او شرط آشکار

و روشن خود را توسط این کلمه‌ها بیان نمود. "تو فقط باید ناظر کارهای من باشی (در هر مرحله‌ای و به هر طریقی)، بدون اینکه از من توضیحی برای اعمال من بخواهی. تو قادر نخواهی بود راه‌های خدا را درک و یا قضاوت کنی. هنگامی که تو با من هستی حتی چنانچه قادر به درک آن کارها نباشی، نباید از من هیچ سؤالی برای آنچه من انجام می‌دهم و تو شاهد آن هستی بپرسی." قدیس قول داد که او فقط ناظر باشد و با هیچ سؤالی فرشته را به ستوه نیاورد حتی اگر آن سؤال در ذهن او برانگیخته شود. فقط پس از آن بود که قدیس اجازه یافت فرشته را در سفرش بر روی کُره‌ی زمین همراهی کند.

یک بار آن‌ها سوار قایقی شدند تا از دریا عبور کنند. قایق‌ران خدمتش را بدون گرفتن کرایه رایج به آن‌ها عرضه نمود؛ فقط به این خاطر که کمک به آن‌ها او را خوشنود می‌ساخت. هنگامی که قایق در وسط اقیانوس بود، فرشته تخته‌ی کناری بدنهی قایق را در آورد و آن را در آب انداخت. قدیس بی‌درنگ نگران شد و از تعجب فریاد زد، "چرا به قایق آسیب می‌رسانی؟ آیا همه‌ی ما به همراه قایق غرق نخواهیم شد؟" فرشته به او یادآور شد که او پیش از این قبول کرده به هیچ‌عنوان سؤالی نپرسد و از او خواست که آرام باشد.

بعد از پهلو گرفتن قایق در ساحل، آن‌ها با یک جوان عرب برخورد کردند. درحالی که قدیس گیج شده بود، فرشته بلادرنگ نوجوان را در همان نقطه کُشت. برای قدیس بسیار مشکل بود که ساکت بماند و با هیجان پرسید، "چرا آن زندگی‌ای را که در حال رشد بود کشتی؟" در این لحظه فرشته پاسخ داد، "آیا به تو نگفتم که قادر نخواهی بود که کار خدا را درک کنی؟ تو باید به قول خود که سؤالی نخواهی پرسید، وفادار بمانی." قدیس فهمید که در اجرای شرطی که قبول کرده ناتوان بوده و درخواست بخشش کرد.

سپس آن‌ها وارد دهکده‌ای شدند و از اهالی آنجا خواستند که به آن‌ها کمی غذا بدهند. ولی اهالی روستا فقط با تحقیر با آن‌ها رفتار کرده و بدون اینکه به آن‌ها صدقه‌ای بدهند آنها را از آنجا راندند. هنگامی که آن‌ها به حومه‌ی دهکده رسیدند، دیوارِ خرابی را که در حال فرو ریختن بود دیدند، آن دیوار برای محافظت روستا از هجوم دشمنان بنا شده بود. فرشته به سوی دیوار رفت و با صرف زمان زیادی از وقت با ارزشش آن را تعمیر نمود. دوباره، قدیس نتوانست خودش را کنترل کند و پرسید، "چرا دیوار را برای اهالی روستایی که حتی حاضر نبودن به ما صدقه بدهند تعمیر می‌کنی؟ تو این کار همراه با عشق را برای هیچ انجام می‌دهی. برای این کار در روستا ما می‌توانستیم به سادگی اجرت کافی برای به دست آوردن غذا و تسکین گرسنگی مان پول بدست آوریم." با شنیدن این فرشته پاسخ داد، "با وجود اینکه قول داده بودی فقط ناظر باشی و سکوت کنی تو دوباره سؤال پرسیدی. افشا کردن نابهنگام اسرار راه خدا سودی ندارد. درک کار خداوند مستلزم داشتن بزرگی و صبر خداوندی است. تو سعی کردی در اسرار خداوندی که نباید فاش می‌کردی کنجکاو کنی. حالا زمان این رسیده که از هم جدا شویم. ولی نگران نباش، قبل از جدا شدن من دلیل کارهایم را برای تو شرح خواهم داد."

"قایق‌ران مردی فقیر ولی پرهیزگار است. هنگامی که یک تکه از تخته کناری را از جای مشخصی در بدنه بیرون آوردم، می‌دانستم که شاه دزدان در حال نزدیک شدن به آن سمت است. این شاه دزدان هر قایق جدید و کارآمدی را جهت حمل تاراج و غنیمت‌هایش جمع می‌کرد و هرگاه او یک قایق خوب را می‌دید آن را از صاحبانش می‌ربود؛ اما هر قایق شکسته و خرابی را دست نخورده رها می‌کرد. من تکه‌ای

بزرگ از تخته‌ی کناری را در آوردم تا قایق بدردنخور به نظر برسد، وگرنه قایق‌ران فقیر و پرهیزگار تنها وسیله امرار معاش خود را از دست می‌داد. آن نوجوان عرب را که به قتل رساندم بدنام و شریر بود. اگر او زنده می‌ماند، او نه تنها جنایت‌های زشتی انجام می‌داد، بلکه مطمئناً برای والدین پرهیزگارش باعث لعنت و عذابی می‌گشت که به‌هیچ‌وجه سزاوار آن نبودند. آن اراده و مشیت الهی بود که من این نوجوان عرب را به قتل برسانم تا او را از انجام گناهان بیشتر و والدینش را از رنج بدنامی که سزاوار آن نبودند نجات دهم. حالا می‌رسیم به تعمیر دیوار. بدان و آگاه باش که مردی پرهیزگار گنج گران‌بهایش را با آرزوی اینکه آن توسط پسرانش مورد استفاده قرار گیرد در زیر آن پنهان کرده؛ اما آن خواست خداست که پسران او گنج را هنگامی که رشد کردند و بالغ شدند به دست آورند و کس دیگری به آن دست نیابد. اگر دیوار خراب شده بیشتر از این فرو می‌ریخت، این خطر وجود داشت که گنج در دید روستایان شریر قرار گیرد و آن‌ها مطمئناً گنج را به تصرف خودشان درمی‌آوردند."

"حالا تو مطمئن شدی که هر آنچه را که من انجام دادم و توسط امتیاز ویژه‌ای که به تو اعطا شده بود که شاهد آن باشی مطابق با خواست من نبوده بلکه به دستور پدر الهی ما که عظمت او را حتی ما فرشتگان به‌طور کامل درک نمی‌کنیم بوده است. راه‌های خدا برای دنیا ممکن است به‌سادگی قابل فهم نباشد، اما عشق او به دنیا بیکران و عدالت او همیشگی و دائم است." با این کلمه‌ها فرشته از او جدا شد و قدیس را در تفکری عمیق ترک کرد؛ و قدیس تصمیم گرفت تا زمانی که خرد محدودش قادر به درک مفهوم و معنی حقیقی آن نمی‌باشد در تسلیم کامل به اراده‌ی خدا زندگی کند.

آن‌ها که دارای بینشی روشن هستند مفهوم و اهمیت همه‌ی آنچه را که زندگی با خود به همراه دارد را در ارتباط با قانون غیرقابل مقاومت حقیقت می‌بینند. آن‌ها زندگی را همان‌گونه که هست بدون ترشروی و نارضایتی قبول می‌کنند. برای آن‌ها حقیقت را که می‌بینند و درک می‌کنند کافی است. آن به‌طور کامل توجیه خود را دارا می‌باشد. استادان بیشتر سرشار از ستایش برای آن حقیقتی که آن را درک و تجربه کرده‌اند هستند. آن‌ها به انسان‌های دنیوی می‌گویند: "فقط حقیقت ارزش دارد. همه‌ی پیگیری‌های دروغین خود را رها کنید و به حقیقت دست یابید، همان‌گونه که ما آن را تجربه کرده‌ایم. شما نباید ناامید شوید و بهانه‌ای برای اینکه تلاش خود را برای رسیدن به آن حقیقت به تعویق اندازید وجود ندارد."

این درست شبیه مردی ثروتمند است که با مثال آوردن خودش بر افراد فقیر فشار آورده و آن‌ها را تشویق به کسب درآمد می‌کند. ستایشی را که مرد ثروتمند از ثروت می‌کند قابل توجیه است، زیرا او افراد فقیر را تشویق می‌کند تا بکوشند و خودشان هم ثروتمند شوند. به همان شکل ستایش و تمجیدی را که استاد بر ارزش‌های والای درک و وصال خدا ارزانی می‌دارد هم ضروری است زیرا به دیگران شهامت جستجو و تلاش برای والاترین حالت را می‌بخشد. آن‌ها وصال و درک خدا را برای خودشان ستایش نمی‌کنند بلکه برای تشویق افراد دیگری که در بند هستند ستایش می‌کنند.

دنیا بیشتر افراد ثروتمند را تحسین می‌کند؛ اما در واقع آن‌ها این افراد را تحسین نمی‌کنند بلکه ثروت آن‌ها را تحسین می‌کنند. به همان طریق دنیا استادان را ستایش می‌کند که در والاترین حقیقت استقرار دارند، اما در واقع بدین وسیله دنیا خود استادان را ستایش نمی‌کند بلکه حقیقتی را که آن‌ها دارا هستند

ستایش می‌کنند. دلیلی وجود ندارد که دنیا از ستایش آن‌ها دریغ کند. از آنجایی که به خود استادها مربوط است آن‌ها ستایش و سرزنش را با صبر و بردباری پذیرا هستند. برای آن‌ها تحسین یا سرزنش شبیه هم می‌باشند. آن‌ها در بالاترین اندازه به هر دوی آن‌ها بی تفاوت می‌باشند و فقط نسبت به وظیفه‌های الهی خود مشتاق هستند و آن کمک به انسان برای کسب حقیقت به وسیله تسلیم و ترک همه‌ی تمناهاست.

هنگامی که ذهن انسان از اسارت خویش به امیالی که خود گرفتار آن‌هاست آگاه شد، نیروی تازه‌ای برمی‌خیزد، اشتیاقی روحانی برای درک آن حالت بیکران که شبیه خواب آگاهانه است. چنین اشتیاقی همچون نسیمی است که توسط یگانگی با دیگران آتشی بر پا می‌کند. تولید این انرژی خلاق دینامیک به صورت سمبلیک با زبانه کشیدن آتش آگاهی بیان می‌شود. از این رو پرستش و دعا در اکثر مذاهب‌ها به آتش تقدیم می‌گردد. خدا به عنوان خورشید (نور) هرگز نمی‌تواند درک و تجربه شود به جز توسط اشتیاقی آتشین برای کسب آگاهی. استادان به طور مستمر در حال باد زدن آتش اشتیاق روحانی هستند. این است پرستش و وقف حقیقی زندگی برای خدا به عنوان حقیقت. کار الهی استادان برای کسانی که خواهان درک آن توسط دیدگاه دنیوی هستند درک نشدنی است، زیرا آن به طور مستقیم مخالف با طبیعت و سرشتی است که دنیا دقیقاً توسط آن پیش می‌رود و کار می‌کند.

کار الهی بعضی وقت‌ها ظالمانه و غیرقابل توضیح به نظر می‌رسد. اهمیت آن توسط کسانی که در دنیا غرق هستند قابل درک نمی‌باشد.

چرا ما رنج می‌کشیم؟

مهر بابا، پیامی برای زمان ما

بیشتر مهر بابا به ریشه‌ای که باعث رنج ما می‌شود و راه‌های رسیدن به آرامش اشاره می‌کند. دکتر سی. دی. دشموخ در جریان چندین بازدید از مهر آزاد یادداشت‌هایی کوتاه و پرمعنی را ثبت نمود. این هم مقاله‌ای پر قدرت از مهر بابا در زندگی رنج وجود دارد. رنج می‌تواند انسان را مطابق با چگونگی برخورد و چگونگی استفاده از آن پست سازد و یا ارتقا دهد. اگر رنج خردمندانه درک گردد و به طور بنیادی با آن برخورد شود و نه تنها به صورت سطحی و ظاهری، آن با خود بیداری فهمی را به همراه خواهد آورد که به شادی رهنمون خواهد بود؛ بنابراین، بجای اینکه تنها از رنج شکایت شود، انسان به سمت زدودن بنیادی جهلی بسیار عمیق که به طور مسلم باعث این رنج است چرخش می‌کند. نباید از رنج دوری کرد، هنگامی که آن به وسیله جلب توجه مان به سوی حقیقت، شادی حقیقی و جاویدان رهنمون است. درس‌هایی را که رنج به ما می‌دهد نباید نادیده گرفت. باید با آن‌ها صادقانه روبرو شد. شما باید شهادت حمله به جهلی که از آن این چنین رنجی ناشی می‌شود را فرا بخوانید. این یعنی رنجی که از رنج ناشی شده است را محو کنید.

مردم رنج می‌کشند چون راضی نیستند. آن‌ها بیشتر و بیشتر می‌خواهند. جهل، حرص و پوچی را برمی‌انگیزد. اگر شما چیزی نخواهید شما رنج نخواهید کشید؛ اما شما این چیز یا آن یکی را می‌خواهید. اگر شما به راستی از همه‌ی خواسته‌ها رها بودید، شما حتی در میان آرواره‌های شیر هم رنج نمی‌کشیدید. نارضایتی کائناتی در زندگی مدرن به دلیل وجود شکاف بزرگی که میان تئوری و عمل کردن به آن

است به وجود آمده، میان ایده‌آل و تحقق آن ایده‌آل در زندگی. جنبه‌های روحانی و مادی زندگی کاملاً از یکدیگر جدا شده‌اند. آن‌ها باید به صورت جدایی‌ناپذیری با یکدیگر متحد باشند. هیچ تضاد بنیادی میان روح و ماده یا میان زندگی و شکل وجود ندارد. تضاد ظاهری به دلیل وجود تفکر اشتباه است.

تا زمانی که نفس محدود وجود دارد، هیچ گریزی از رنج نیست؛ اما نفس می‌تواند توسط عشق و خدمت ناپدید شود. ناپدید شدن نفس به آگاهی الهی که در آن آزادی از رنج و شادی وجود دارد رهنمون است. همه‌ی تمرین‌های اخلاقی و مذهبی با هدف ناپدید نمودن نفس به وجود آمده است. هر چه بیشتر برای دیگران زندگی کنید و کمتر برای خودتان، امیال شما که شما را به رنجی بی‌پایان هدایت می‌کنند محدودتر خواهند شد. هر چه امیال شما کمتر باشد حجاب جهلی که تشکیل دهنده نفس شماست نازک‌تر خواهد بود.

ریشه‌ی همه‌ی رنج‌ها چه شخصی و چه اجتماعی، نفع شخصی می‌باشد. نفع شخصی را حذف کنید همه‌ی مشکل‌ها و سختی‌ها را حل خواهید کرد. آیین دینی، کیش‌ها، عقیده‌های متعصبانه، مراسم مذهبی، موعظه‌ها و یا سخنرانی‌ها هیچ‌گاه نمی‌تواند آسودگی بنیادین از رنج را باعث شوند. باید عشقی بدون نفس و به همراه برادری جهانی وجود داشته باشد تا رنج و هرج‌ومرج ناپدید شده و خوشحالی حقیقی و صلح جایگزین آن‌ها شوند.

مهربابا، تپه‌ی اعتکاف (مهرآزاد هند) ۱۹۴۷

پاسخها: مسیحای حقیقی

سؤال‌هایی که مهربابا در سال ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ به جویندگان و رسانه‌ها در غرب پاسخ داد. این سؤال‌ها توسط Circle Editorial Committee در سال ۱۹۳۳ در لندن منتشر شد و به زبان‌های فرانسه و آلمانی هم ترجمه گردید. برگزیده‌ای اختصاصی از دفتر خاطرات مریدانی که آن‌ها را یادداشت کرده‌اند.

🕌 آیا مهربابا کلام مسیح را درباره‌ی "بازگشت دوباره" توضیح خواهند داد؟

(مرقس باب ۱۳ آیات ۲۷، ۲۶، ۲۱)

"و اگر در آن هنگام، کسی به شما بگوید: بنگرید مسیح اینجا یا آنجاست، باور نکنید..."
"اما در آن روزها، بعد از آن مصیبت‌ها... آن‌ها پسر انسان را خواهند دید که با قدرت و جلال بزرگ، بر ابرها می‌آید؛ و در آن موقع او فرشتگانش را خواهد فرستاد و برگزیدگان خود را در چهار گوشه‌ی عالم از دورترین نقاط زمین تا دورترین نقاط آسمان جمع خواهد کرد."

گردآوری برگزیدگان اشاره دارد به تولد دوباره و گردهمایی نهایی مریدان و پیروان نزدیکش در زمان بازگشت دوباره‌ی او. این اشتباه است که بازگشت دوباره را با حبس شیطان و آرامش هزارساله ارتباط بدهیم، یا با یک تفسیر لفظی از آخرین روز داوری.

همه‌ی صوفی‌های بزرگ، کلمه "ابرها" را به عنوان عبارتی نمادین برای حالت‌های آگاهی یا آسمان‌های روحانی درک کرده‌اند. هنگامی که مسیح، از بیکران یعنی آسمان هفتم پایین می‌آید، با خودش نیکی، حکمت، قدرت و عشق بیکران را به زمین می‌آورد، همچنین قدرت‌ها، نشانه‌ها و تجربه‌های شش آسمان پایین‌تر را.

در کلمه‌های قدیس بزرگ صوفی: "آسمان و ابر و دنیا به هم وصلند بین اولین، حق، بعد منزل سپس زمین" "بین آسمان و زمین و دنیا: اول خداست، بعد آسمان‌ها، آخر هم زمین؛ اما هر سه به هم متصل هستند."

ما در آیات ۲ و ۷ از باب نهم انجیل مرقس می‌خوانیم که تغییر صورت عیسی وقتی رخ داد که او از کوه بالا رفت: "و آنجا ابری بود که بر آن‌ها سایه افکند و صدایی از ابرها بیرون آمد که می‌گفت، این پسر محبوب من است، او را پیروی کنید."

برادر لئو، دیدار قدیس فرانسیس را در کوه آلورینا^۱، این‌گونه نقل می‌کند که: "او هنگام پایین آمدن از بهشت، مشعلی از آتش را دید بس زیبا و روشن که پایین آمده، بر سر قدیس فرانسیس قرار گرفت؛ و از شعله صدایی بیرون آمد... "قدیس فرانسیس برای برادر لئو توضیح می‌دهد: "بعد من در نوری از تعمق بودم که در آن عمیقاً، خوبی، حکمت و قدرت بیکران خدا را دیدم... و در شعله‌ای که تو در من دیدی، خدا بود که با من هم به همان طریقی که گویی در زمان‌های گذشته با موسی سخن گفته بود، سخن گفت."

در کوه سینا، خدا در یک ابر متراکم و همراه با آتش ظاهر شد. پس می‌بینیم که "ابرها" "خانه‌ی ابرها" (منزل)، بین صوفی‌ها یک عبارت نمادین برای "شش آسمان" است.

بیشتر به هفت آسمان آگاهی اشاره می‌شود. آن‌ها عبارت‌اند از عقل، الهام پایین‌تر، شهود، بینش، الهام بالاتر، تنویر (آسمان ششم که فقط توسط بزرگ‌ترین قدیس‌ها تجربه می‌شود) و آگاهی مسیحایی. آسمان هفتم به وسیله‌ی دره‌ی بزرگی از آسمان ششم جدا می‌شود و هیچ‌کس نمی‌تواند بدون کمک یک استاد کامل از آن عبور کند و به آگاهی مسیحایی برسد.

🕒 تعداد زیادی مسیح دروغین وجود داشته و هنوز هم هستند. چطور می‌توانیم مسیح "حقیقی" را تشخیص بدهیم؟

احساس و الهام برای چیزهای والا و عشق الهی توسط یک مسیح واقعی به هرکسی که در تماس با او قرار می‌گیرد، القا می‌شود. یک مسیح دروغین نمی‌تواند این را انجام دهد. مسیح حقیقی، به واسطه‌ی الوهیتش کم‌کم دنیا را به خودش جذب می‌کند و مردم به این درک و حس می‌رسند که او واقعی است. دانش و حس اعتماد در کلمه‌ها و کارهای او کم‌کم به یقین مبدل می‌شود و توده‌ها او را پیروی می‌کنند، در حالی که به وسیله‌ی یک نیروی غیرقابل مقاومت به سوی او کشیده می‌شوند.

یک سراب، تشنه را جذب می‌کند اما خیلی زود آشکار می‌شود که یک توهم است و نه آب حیات‌بخش. یک مسیح دروغین ممکن است توسط ظاهرهای بیرونی، به وسیله‌ی قدرت شخصیت یا به وسیله‌ی بحث‌های عقلانی درباره‌ی روحانیت، توجه مردم را جلب کند، اما نمی‌تواند آنچه را که مسیح حقیقی می‌تواند انجام دهد، انجام دهد، یعنی بیدار کردن بالاترین ایده‌آل‌ها در مردم و متأثر کردن قلب‌های میلیون‌ها نفر.

🕒 نظر او درباره‌ی رعایت مراسم و تشریفات دینی چیست؟

تعصب‌ها، عقیده‌ها و ایده‌های قراردادی بهشت و جهنم و گناه، انحراف حقیقت هستند و ذهن را

سردرگم می‌کنند. مراسم و تشریفات برقرار شده توسط کلیساهای کشیش‌مدار، بر شکل‌های بیرونی متمرکز شده‌اند و از ذات زندگی روحانی صرف‌نظر کرده‌اند. ارزش‌های اولیه (عشق، اطاعت، فروتنی و خلوص) به‌وسیله‌ی تندیس‌ها، ارایه می‌شوند و راه زندگی ابدی در معبدهای مجلل و بزرگشان فراموش می‌شود. انسان در جستجوی زندگی است و سنگ به او داده می‌شود.

هند، در حال حاضر با تبعیض طبقاتی، فرهنگ‌های بی‌شمار و مراسمی که روح تعالیم مذهبی‌شان را نادیده پنداشته و نقض می‌کند، اداره می‌شود؛ و این در کشوری است که قدیس‌های روحانی شگفت‌انگیزی دارد که به هزاران سال پیش برمی‌گردد!

🕌 آیا مسیح تنها پسر خدا بود؟

مسیح و نه عیسی، تنها پسر خدا بود. منظور از مسیح یعنی کسی که با بیکران در وحدت است و بنابراین می‌توان گفت همه‌ی آن‌هایی که به شناخت واقعیت نهایی (حقیقت) می‌رسند، در "حالت مسیح" هستند. منظور از عیسی یعنی: "خدا-انسان تاریخی ناصره" که به آگاهی مسیحایی رسید یعنی به کمال رسید.

🕌 راه درست کسب "آگاهی مسیحایی" چیست؟ به عبارت دیگر، ما چطور می‌توانیم بر "نفس" مان غلبه کنیم یا از آن بگریزیم؟

درباره‌ی وصال خدا و "آگاهی والاتر" آن‌قدر گفته و نوشته شده که مردم در مورد راه درست و امکان کسب بی‌درنگ آن سردرگم شده‌اند. ذهن جستجوگر، بعد از سر و کله زدن مشقت‌بار با یک چنین نوشته‌های صوفیانه و مذهبی، تنها موفق به یادگیری چند کلمه شبه‌فلسفی می‌شود که آن را گیج و سردرگم می‌کند. بالاترین حالت آگاهی در همه، نهفته است. پسر خدا در هر انسانی هست، اما آن باید به ظهور برسد.

بهترین و آسان‌ترین راه برای غلبه بر "نفس" و رسیدن به "آگاهی الهی یا مسیحایی"، خالص کردن و عمیق کردن عشق‌مان است و گسترده‌تر کردن پیوسته‌ی حلقه‌ی کسانی که دوستشان داریم و ارائه خدمت بدون نفس به بشریت در هر شرایطی که قرار داریم.

همه‌ی تمرین‌های اخلاقی و مذهبی در نهایت به آن رهنمون می‌شوند. اگر ما بیشتر برای دیگران زندگی کنیم و کمتر برای خودمان، گرایش‌های حیوانی مان کم‌کم تعالی می‌یابد؛ به آرامی، حس زمخت "نفس" مان تغییر ماهیت می‌دهد. "نفس" تا آخرین مرحله‌ی طریقت لجبازی می‌کند. البته نه تا مرحله‌ی هفتم طریقت که "آگاهی خدایی یا مسیحایی" به دست آمده، "نفس" می‌تواند کاملاً از محدود به نامحدود تغییر یافته، در آسمان هفتم دوباره به‌عنوان "من" الهی ظاهر شود. این همان حالت "آگاهی مسیحایی" است که عیسی وقتی که گفت: "من و پدرم یکی هستیم"، به آن اشاره داشت و این یعنی زندگی در نامحدود و محدود به‌طور هم‌زمان. این روش درست برای رهروی مستقل است.

کوتاه‌ترین و آسان‌ترین راه این است که جوینده‌ای که بخت خوبی (کارما) دارد، توسط یک استاد کامل به‌عنوان یک مرید پذیرفته شود. به‌وسیله‌ی عشق و پیش‌بینی استاد، خطرهای مخصوصی پیشگیری می‌شوند. برای رهروی مستقل، گذر از آسمان ششم به هفتم، بدون کمک استاد کامل مطلقاً غیرممکن است.

طریقت روحانی

🕌 مهربابا به آنهایی که آرزوی کمال دارند، چه راهی را توصیه می کند؟

همه‌ی راه‌ها: عشق الهی، انواع یوگا، مذهب، علم، هنر، وظیفه‌های خانه‌داری؛ اما بعد از نقطه‌ای خاص، کاربرد هرکدام متوقف می شود؛ و از آن به بعد اگر قرار باشد پیشرفت بیشتری صورت بگیرد، کمک یک استاد کامل لازم است.

🕌 راه درست برای کسب "آگاهی وسیع تر" کدام است؟ (آیا مذهب‌ها به پیشرفت روحانی کمک می کنند یا مانع آن می شوند؟)

هیچ قانون یا فرآیند کلی برای رسیدن به واقعیت نهایی، یا به قول شما "آگاهی وسیع تر" نمی تواند تعیین شود.

هر شخص باید نجات خودش را رقم بزند و به همین منظور او خودش باید راه را بسازد و انتخاب کند که بیشتر وقت‌ها به وسیله‌ی اثر کلی یا نیروی محرک آنی تأثیرات (در سانسکریت، سانسکارا نامیده می شود) حاصل از زندگی گذشته، تعیین می شود. نوش داروهایی که دنیا در باره‌اش می شنود، شبه مذهب‌ها برای هدایت بشریت، در حل مشکل، پیشرفت زیادی حاصل نمی کنند. با گذشت زمان، بنیان گذار، کسی که نیروی محرک را تأمین کرد، بیشتر و بیشتر در پس زمینه‌ی ابهام و زمان قرار می گیرد. پیامد ظهورش، معمولاً یک مذهب یا یک تشکیلات، به تدریج رنگ و بو و جذابیتش را از دست می دهد. در نهایت، یک طغیان ذهنی علیه نظام قدیمی چیزها به پا می شود و همراه با آن، یک تشنگی برای راه، حقیقت و زندگی احساس می گردد. این تشنگی یا طلب باید برطرف شود و برطرف خواهد شد.

🕌 برای ورود به طریقت، چه نوع انضباط یا کیفیتی ضروری است؟

گفتن اینکه زندگی محترمانه تنها شرط لازم برای کسب "آگاهی وسیع تر" است، چیزی جز ارائه یک روی تصویر نیست. آنچه امروز هستید، نتیجه‌ی زندگی محترمانه و هم غیر محترمانه‌تان در گذشته است. آموزش نیروهای مافوق الطبیعه، مذهبی یا روحانی، تنها به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف بکار می رود و فقط آستانه‌ی ورود به طریقت است.

اما وقتی که توسط یک "استاد کامل" به عنوان مرید پذیرفته می شوید، چنین فرآیند انضباطی ضروری نیست. از این به بعد تنها نیاز، تسلیم کامل به اراده‌ی متعالی‌اش، استقامت، عشق و اعتماد به استاد است.

🕌 آیا دستاوردهای عقلی به پیشرفت فرد در طریقت روحانی کمک می کند یا مانع آن است؟ ("فهم" عقلانی و روحانی مقایسه می شوند.)

رسیدن به حقیقت و شناخت روحانی به وسیله‌ی گفتگو، بحث یا به وسیله‌ی خواندن کتاب‌ها غیر ممکن است. فقط به وسیله‌ی قلب می توان به آن رسید؛ البته این یک فرآیند بسیار کند خواهد بود؛ اما وقتی که قلب و سر (عقل) به طور مساوی پیشرفت کنند و متعادل شوند، آن موقع پیشرفت فرد بسیار سریع تر است. فردی که در او، سر (عقل) پیشرفته تر از قلب است، گرایش به گرفتن ایده‌های ثابت دارد

و به دستاوردهای عقلی خودش می‌چسبد. فردی با یک قلب گرم، بیشتر احتمال دارد که ایمان داشته باشد و برای عشق و حقیقت از همه چیز بگذرد. عقل، پایین‌ترین شکل فهم است و به وسیله خواندن، گوش دادن، استدلال و منطق توسعه می‌یابد. این فرآیندها، توهمی از دانش واقعی، خلق می‌کند. شکل بالاتر فهم، "تنویر پایدار" است که به واسطه‌ی آن، فرد چیزها را همان طوری که هستند، تجربه می‌کند و می‌بیند. در این حالت، فرد احساس هماهنگی با هرکس و همه چیز می‌کند و در هر مرحله از زندگی، الوهیت را درمی‌یابد و قادر است دیگران را از خوشبختی بهره‌مند کند؛ و هرچند در حال انجام مؤثر و هوشمندانه‌ی همه‌ی وظیفه‌ها و کارهای مادی است، ذهناً احساس وارستگی از دنیا می‌کند، این ترک دنیای حقیقی است.

آخرین و بالاترین حالت فهم، از فرورفتن روح در اقیانوس دانش، سرور و قدرت بیکران حاصل می‌شود. کسی که خودش آن را کسب کرده است، می‌تواند هزاران نفر را قادر به کسب کمال کند.

🕌 آیا ترک دنیا به پیشرفت انسان در طریقت روحانی کمک می‌کند؟

مهربابا به ترک بیرونی اعتقادی ندارد. این کار مخصوصاً برای غرب، قابل اجرا و قابل توصیه نیست. ترک دنیا باید ذهنی باشد. فرد باید در دنیا زندگی کند، همه‌ی وظیفه‌های برحق را انجام دهد و درعین حال، ذهناً نسبت به همه چیز وارسته باشد. فرد باید در دنیا باشد و نه مال آن.

🕌 یک استاد چگونه به یک رهرو کمک می‌کند و یک استاد چگونه به بشریت کمک می‌کند؟

به‌عنوان یک قانون، استادها، طبق طبع و آمادگی رهرو به‌طور فردی به او کمک می‌کنند؛ اما نظر به اینکه، دوره‌ی اوتاری است یعنی پایان دوره‌ی قبلی و شروع دوره‌ی جدید (معمولاً هر ۷۰۰ تا ۸۰۰ سال رخ می‌دهد)، کمک روحانی مهربابا به بشریت، هم فردی و هم جمعی خواهد بود. او به نظام قدیمی چیزها، جوانی دوباره و زندگی تازه می‌بخشد و بالاترین مرحله‌ی روحانی، مرحله‌ی یکی شدن با اقیانوس بیکران سرور، دانش و قدرت را به مریدان نزدیکش اعطا می‌کند. او یک هل روحانی عمومی به همه‌ی عالم می‌دهد.

🕌 چرا کمک یک استاد کامل برای کسب کمال ضروری است؟

فقط یک استاد کامل که تجسم حقیقی الوهیت است، می‌تواند در فرد، آتش عشق الهی را بیدار کند، آتشی که خواسته‌های پست‌تر بدن، ذهن و دنیا را قبل از اینکه کمال بتواند شناخته شود، باید به‌طور کامل رها شوند، در شعله‌هایش می‌سوزاند.

🕌 چرا مدیتیشن بر یک استاد کامل، کارآمدترین شکل مدیتیشن است؟

به‌وسیله‌ی مدیتیشن بر یک استاد کامل که الهی است و از الوهیتش، کاملاً آگاه است، فردی که الهی است و اما به‌طور کامل از الوهیتش آگاه نیست، به‌سوی خودآگاهی الهی هدایت می‌شود. (یگانگی بیکران دو جنبه دارد: شخصی و غیرشخصی). جنبه‌ی غیرشخصی و رای حوضه‌ی آفرینش قرار دارد و حتی به و رای آسمان ذهنی می‌رود. جنبه‌ی شخصی خدا، استاد کامل است که باوجود رسیدن به جنبه‌ی غیرشخصی، در دنیا زندگی می‌کند و دیگران را در مسیر حقیقت کمک می‌کند.

مسیح یا اوتار

تئوری ظهوری یک اوتار چیست؟

استادان خدا رسیده همیشه در عالم خاکی و همچنین آسمان‌های دیگر هستند، اما همیشه به طور جسمانی شناخته و دیده نمی‌شوند. بعد از گذشت سال‌ها، وقتی که روحانیت به پایین‌ترین حدش می‌رسد و مادی‌گرایی به بالاترین نقطه‌اش، وقتی که همه جا هرج و مرج و سردرگمی است، جنبه‌ی غیرشخصی الوهیت، به خود شخصیت می‌گیرد و دنیا ظهور جسمانی یک اوتار را می‌بیند.

این همان شخصیت الهی است که در زمان‌های گذشته در بدن‌های جسمانی مختلف و به نام‌های مختلف به‌عنوان اوتار ظهور کرد. این اوتارها (دنیا معمولاً آن‌ها را به‌عنوان پیامبر می‌شناسد) بعد از کامل کردن مأموریتشان (دادن یک هُل بزرگ روحانی به بشریت)، بدن جسمانی را رها می‌کنند و یک بار دیگر جنبه‌ی اولیه غیرشخصی الوهیت را به خود می‌گیرند؛ اما حتی در جنبه غیرشخصی هم آن‌ها همیشه از الوهیتشان خود-آگاه باقی می‌مانند.

چرا درحالی که پیش از این تعداد زیادی دین الهام گرفته شده از خدا، وجود دارد، ظهورهای بعدی خدا به‌عنوان اوتار مورد نیاز است؟

در زمان ظهور یک اوتار، نیروی تازه‌ی روحانی به‌قدری بزرگ است که یک بیداری آگاهی کاملاً جدید به وجود می‌آورد. این، به‌اضافه‌ی تعالیم و فعالیت‌های اوتار در عالم خاکی، در طی زندگی‌ای که او، خودش را در آن ظاهر می‌کند؛ توسط پیروانش، یک شکل بیرونی به آن داده می‌شود که آن را دین جدید می‌نامند.

همین‌طور که نیروی هُل روحانی کم‌کم به مرور زمان ضعیف می‌شود، روحانیت هم نزول می‌کند تا اینکه تقریباً ناچیز می‌شود؛ دین یا ترجیحاً شکل بیرونی آن، تبدیل به یک پوسته‌ی خشک می‌شود که هر لحظه آماده‌ی فرو ریختن است و اوضاع دنیا به اوج می‌رسد. در این مقطع بحرانی است که یک اوتار ظاهر می‌شود و در عالم خاکی ظهور می‌کند تا اینکه یک بار دیگر انگیزش روحانی که دنیا در آن موقع نیاز دارد، به آن بدهد. نیروی این هُل روحانی بر طبق شرایط موجود دوباره به‌عنوان یک شکل جدید مذهبی بیرونی پذیرفته می‌شود. اوتار بعد از کامل کردن مأموریتش، بدن فیزیکی‌اش را رها کرده و مانند قبل، جنبه غیرشخصی الوهیت را به خود می‌گیرد تا زمانی که به‌وسیله نیروی شرایط یک بار دیگر مجبور شود شکل انسانی بگیرد و دوباره به‌عنوان یک اوتار ظاهر شده و تجلی کند؛ و به‌همین خاطر این فرآیند پی‌درپی ادامه پیدا می‌کند.

به این دلیل است که مذاهب‌های معاصر، ظاهراً شکل متفاوتی دارند، چون در زمان‌ها و شرایط مختلفی به وجود آمده‌اند و به نام اوتار آن دوره‌ی خاص شناخته می‌شوند. هرچند در ذات، دربرگیرنده همان ایده‌آل زندگی‌ای هستند که بارها و بارها توسط همان الوهیت آموزش داده شده است، کسی که در زمان‌های مختلف و تحت شرایط مختلف بر زمین ظاهر شد و تجلی کرد.

آیا اوتار مذاهب‌های شکل گرفته فعلی را با چیز دیگر جایگزین خواهد کرد؟

"بیداری روح" و "آگاهی" جدیدی که با ظهور او همراه است، همه‌ی فرقه‌ها، طبقه‌ها، آئین‌ها و

مذهب‌ها را در هم خواهد آمیخت که خودبه‌خود یک‌شکل بیرونی تازه هم پیدا خواهد کرد.

🕌 آیا زمانی که مهربابا "هُل روحانی" را به دنیا بدهد، تغییری در مذهب‌های فعلی رخ خواهد داد؟

همه‌ی حرکت‌های جمعی و مذهب‌ها حول شخصیتی می‌گردد که نیروی محرکه را تأمین می‌کند. بدون این نیروی گریز از مرکز، همه‌ی حرکت‌ها محکوم به شکست هستند. جامعه‌ها و تشکیلات هرگز در واداشتن مردم به کسب کمال روحانی موفق نبوده‌اند.

🕌 آیا اوتار در شکل مؤنث ظهور خواهد کرد؟

نه تابه‌حال اوتار مؤنثی بوده، نه خواهد بود. اوتار همیشه یک‌شکل مذکر داشته و همیشه خواهد داشت. هرچند او هر دو جنبه مذکر و مؤنث را در خود دارد.

🕌 آیا غرب اوتاری به دنیا خواهد آورد؟

آسیا "باغ عدن" است، محل شروع تکامل در عالم و به خاطر اتصال مستقیمش با منشأ آفرینش و به اعتبار موقعیت جغرافیایی‌اش، همیشه محل تولد شخصیت الهی به‌عنوان اوتار خواهد بود.

استادان روحانی

🕌 فرد چطور می‌تواند یک استاد کامل را تشخیص دهد؟

کبیر به‌درستی گفته است: "وقتی شما استاد (گرو) حقیقی را ملاقات کنید، او قلب شما را بیدار خواهد کرد؛ او راز عشق و وارستگی را برایتان فاش خواهد کرد؛ آن وقت شما درواقع خواهید فهمید که او ورای این عالم است."

"او استاد حقیقی است که شکل بی‌شکل را در منظر این چشمان آشکار می‌کند،

کسی که راه ساده‌ی رسیدن به او را آموزش می‌دهد که چیزی است به‌جز آداب و رسوم، همان‌که شما را وادار به بستن درها، حبس کردن نفَس و ترک دنیا نمی‌کند، کسی که شما را وادار به درک روح والاتر می‌کند، هر جا هم که ذهن خودش را بچسباند، کسی که به شما آموزش می‌دهد تا در میان همه فعالیت‌هایتان، آرام باشید،

تا ابد غوطه‌ور در سرور، بدون داشتن ترسی در ذهن، او روح وحدت را در میان همه‌ی لذت‌ها حفظ می‌کند.

(برگرفته از ترجمه اشعار کبیر - مرشد کامل و شاعر قرن پانزدهم، توسط رایبندرانات تاگور)

🕌 مهربابا درباره استادان گذشته چه می‌گویند؟

مسیح، بودا، محمد، زرتشت، کریشنا و استادان دیگر، درواقع تجسم یکسانی از خود-آگاهی الهی بودند که بر طبق نیازهای دوره‌های مختلف و کشورهای مختلف ظهور پیدا کردند.

🕌 آیا افرادی که معجزه می‌کنند، باید از نظر روحانی کامل باشند؟

در غرب، مردم به معجزات خیلی علاقه‌مند هستند. مهربابا توضیح داده است که توانایی معجزه کردن، ضرورتاً به معنی روحانیت بالا نیست. هرکسی که به کمال رسیده باشد و از "آگاهی مسیحایی" برخوردار باشد، می‌تواند معجزه کند. درمان کردن بیمار، دادن بینایی به نابینا و حتی زنده کردن مرده،

برای یک استاد کامل خیلی آسان است. حتی آن‌هایی که با پیکران یکی نشده‌اند بلکه فقط در حال عبور از آسمان‌ها هستند، می‌توانند معجزه کنند و قادرند چیزها را بسازند یا از بین ببرند.

🕌 چرا و چه زمانی استادها معجزه می‌کنند؟

استادان روحانی، فقط به‌منظور ارضاء حس کنجکاوی بیهوده‌ی گروهی خاص معجزه نمی‌کنند. معجزات بوده و خواهد بود، بنابر شرایط موجود. استادها وقتی قصد داشته باشند که یک هل روحانی جهانی بدهند، بعضی وقت‌ها معجزه می‌کنند.

🕌 اگر استاد تجسم خداست، چرا اجازه می‌دهد که مریدانش بیمار باشند؟

هرچند از نظر روحانی، استاد همه‌چیز است، او هرگز در قانون‌های طبیعت و کارما، دخالت غیرضروری نمی‌کند، قانون‌هایی که همه‌ی هستی را اداره می‌کند و همان قانون‌های که او خودش برای عالم وضع کرده.

رنج‌های مشقت‌آوری که استادان گذشته (البته نیروی لازم برای دفع کردن این رنج‌ها را در اختیار داشتند) و مریدانشان متحمل شدند، از طرفی به خاطر همین قانون‌های طبیعت بود و از طرف دیگر به این خاطر که به‌وسیله‌ی رنج‌های نیابتی‌شان، آن‌ها قادر بودند از نظر روحانی به همه‌ی بشریت کمک کنند.

🕌 چطور است که استاد، با وجودی که مافوق انسان است، باز هم حس گرسنگی، تشنگی و نیاز به خواب دارد؟

استاد در آسمان‌های مختلف، روحانی، ذهنی، لطیف و خاکی کار می‌کند؛ و به‌منظور کار با افراد مختلف در مرحله‌های مختلف از تکامل، او به سطح آن‌ها پایین می‌آید. حتی وقتی که در بدن خاکی است، او می‌تواند به روح‌های بسیار پیشرفته در عالم ذهنی، روح‌های کمتر پیشرفته در عالم لطیف^{۱۱} و انسان‌های معمولی در عالم خاکی کمک کند. او بدن درخواست شده، روحانی، ذهنی، لطیف یا خاکی را به‌عنوان واسطه‌ای برای کارش در عالم مربوط بکار می‌برد.

به‌درستی گفته شده که بهترین معلم کسی است که بتواند به سطح شاگردش پایین بیاید. استاد به‌منظور ارتقای این دنیا، به سطح آن پایین می‌آید.

بدن خاکی که حالا واسطه‌ای برای کارش است، نیازهای خاکی خودش (غذا و استراحت) را دارد که معمولاً باید از نظر جسمانی مورد توجه قرار بگیرد. اگر لازم باشد، او می‌تواند هفته‌ها بدون آب و غذا زندگی کند. (مهربابا بیشتر برای دوره‌های طولانی روزه می‌گرفت).

درک مسئله عنصرهای الهی و انسانی در خدا-انسان مشکل است مگر برای آن‌هایی که برای مدت طولانی با یک استاد تماس شخصی داشته‌اند. این توجه به نیازهای بدن جسمانی استاد، هرچند از نظر بیرونی مشابه است اما از نظر درونی متفاوت است. این طور نیست که مثل انسان‌های معمولی، به‌وسیله هرگونه میلی برای ارضاء گرسنگی، تشنگی یا خواب تحریک شده باشد و یا به خاطر لذتی که انسان‌های خاکی از خوردن، آشامیدن و لذت‌های دیگر می‌برند، باشد. او مراقب نیازهای جسمانی بدن است تنها به خاطر حفظ آن به‌عنوان واسطه‌ای برای کار بزرگی که او باید در این عالم خاکی انجام دهد.

همانند آن، مردم به خاطر جزئیات روزمره‌ی زندگی و فعالیت‌های مادی یا فیزیکی‌اش سردرگم می‌شوند؛ به خاطر روش طبیعی خودبه‌خودی‌اش؛ ظاهر و لباسش؛ مسافرت‌های طولانی‌اش و جابجایی‌های پی‌درپی‌اش از جایی به جای دیگر؛ بازدیدهایش از تئاتر، سینما و مکان‌های تفریحی و غیره. هرچند ممکن است به نظر برسد او از آن‌ها به خاطر خودشان لذت می‌برد، اما آن‌ها لازمه‌ی کارش هستند. استاد هیچ خواهسته‌ای ندارد و نمی‌تواند خواهسته‌ای برای ارضاء کردن داشته باشد. تنها خواهسته‌ی او، اگر درست باشد آن را خواهسته بنامیم، قادر ساختن هر انسان به شناخت "خود" است و نوشیدن از چاه زندگی ابدی، درست مثل خودش.

🕌 اگر استاد همه چیز را می‌داند، پس چرا سؤال‌هایی می‌پرسد؟

تأثیرات تجربه‌های زندگی‌های بی‌شمار قبلی یک فرد، در بدن ذهنی‌اش به شکل فکرها باقی می‌مانند که مثل دانه، پنهان و ناپیداست. وقتی که با شرایط و محیط مناسب روبرو شود، این فکرها در بدن لطیف به‌عنوان خواهسته‌ها و احساسات نشان می‌دهند؛ و اگر این خواهسته‌ها به‌طور کامل تری بروز کنند، در بدن خاکی به اعمال فیزیکی تبدیل می‌شوند.

استاد، فکرهای بیان‌شده و همچنین بیان‌نشده هرکس را می‌داند. با این حال، بعضی وقت‌ها، سؤال‌هایی می‌پرسد. در هنگام پرسیدن سؤال، او به‌واسطه‌ی کارش بر عالم‌های درونی، روی تأثیرات بیان‌شده و نشده شخصی یا افرادی که با آن‌ها صحبت می‌کند، کار می‌کند و آن‌ها را درحالی‌که هنوز در بدن ذهنی هستند، ضعیف می‌کند تا دیگر نتوانند پرورش پیدا کنند و در نهایت به شکل خواهسته‌ها و اعمال بروز کنند.

خلاصه اینکه، استاد به‌واسطه‌ی کار لطیفش، جلوی فکرهای شرّ خاصی را در ابتدای رشدشان می‌گیرد، خواهسته‌های بیان‌نشده را ریشه‌کن می‌کند و بنابراین مانع تبدیل آن‌ها به اعمال همسانی می‌شود که ممکن است موجب رساندن آسیب به شخص شوند و مانع پیشرفت روحانی‌اش شوند.

مأموریت مهربابا

🕌 آن چیست که مهربابا برای تعلیمش، به جهان قدم گذاشت؟

به‌طور مشخص، پیام او مربوط است به عشق الهی، برادری جهانی، زندگی درست و حذف انگیزه‌ی نفع شخصی.

اما در واقعیت، مهربابا برای تعلیم نیامده است. او برای بیدار کردن آمده است. او به‌واسطه‌ی قدرت عشق الهی که همیشه از وی جاری است، آگاهی آن‌هایی را که برای رهایی نزدش آمده‌اند، تغییر می‌دهد تا آن‌ها امکان آن را داشته باشند آنچه که فیلسوف‌ها سعی کرده‌اند در طی دوره‌های زمانی از نظر تئوری آموزش بدهند، به‌واسطه‌ی تجربه بشناسند.

🕌 هدف او از آمدن به غرب چیست؟

آمدن او به غرب به‌منظور تأسیس آئین‌ها یا جامعه‌های روحانی یا تشکیلات جدید نیست بلکه به‌منظور واداشتن مردم به فهم دین به معنای حقیقی‌اش می‌باشد. او همه‌ی مذاهب‌ها و آئین‌ها را احیا خواهد کرد و آن‌ها را مثل دانه‌های تسیح روی یک نخ کنار هم قرار می‌دهد.

🕌 مأموریت او چیست؟

این است که بشر را به شناخت خود یگانه‌ی بیکرانی وادارد که در همه هست، نه تنها به واسطه‌ی عقل بلکه به وسیله‌ی تجربه‌ی حقیقی. قبل از اینکه ما بتوانیم به آرامش ابدی برسیم و لذت پایدار را تجربه کنیم، باید خدای درون خودمان و هر چه را که می‌بینیم و با آن روبرو می‌شویم، بشناسیم. مهر بابا به آن شناخت رسیده است. منظور کلی جسم یافتن او، کمک کردن به دیگران برای رسیدن به یک چنین شناختی است.

🕌 آیا مهر بابا مدعی است که اوتار دوره جدید الهی است؟

چنین ادعایی ارزشی نخواهد داشت مگر اینکه اثبات شود و همین که اثبات شد، دیگر نیازی به ادعا نخواهد بود. این که مهر بابا و ماهیت مأموریتش چیست، در زمان حضور عمومی اش، کاملاً نشان داده خواهد شد.

🕌 مهر بابا صلاحیت خود را از کجا گرفته است؟ او از کجا می‌داند که خدا رسیده است؟

درست مثل فردی که با توجه به تجربه‌ی واقعی که از انسان بودن دارد، می‌تواند با صلاحیت بگوید که او یک انسان است، او هم از روی تجربه‌ی آگاهی همیشگی اش از یگانگی با بیکران، از خدا بودنش خبر دارد.

🕌 الف. "احیا روحانی" چه زمانی رخ خواهد داد؟

🕌 ب. معمولاً چه زمانی اتفاق می‌افتد؟

🕌 ج. در کدام زمینه‌ی زندگی، تأثیرش واضح‌تر از بقیه خواهد بود؟

احیای روحانی که درباره‌اش پرسیدی، دور نیست و ظهور خیلی نزدیکش نشانه‌ی آن خواهد بود. او مقدار بزرگی از انرژی را که بیشتر وقت‌ها مورد استفاده بی‌جا قرار گرفته (در اختیار غرب خصوصاً آمریکا قرار گرفته)، برای این منظور بکار خواهد گرفت.

چنین فروش روحانی معمولاً هر هفت صد یا هشت صد سال یک‌بار، در پایان یا آغاز یک دوره، اتفاق می‌افتد و فقط فرد کاملی که به حالت "آگاهی مسیحایی" رسیده است می‌تواند برای همه جذاب باشد و به‌طور جهانی کار کند.

کار مهر بابا همه را در بر خواهد گرفت. آن در همه‌ی مرحله‌های زندگی نفوذ خواهد کرد. اگر قرار بود یک چیز را بپذیرد و از دیگری دوری کند، کمال هم به درجه‌ای پایین‌تر از ایده‌آل سقوط می‌کرد.

🕌 آیا کار او موجب ایجاد مخالفت می‌شود؟

کار او، هم اشتیاق بزرگی بوجود خواهد آورد و هم یک میزان خاصی از مخالفت. این دوری‌ناپذیر است؛ اما همه‌ی کار روحانی در نهایت به وسیله‌ی مخالفت تقویت می‌شود، پس با او خواهد بود. این مثل پرتاب یک تیر از کمان است: هر چه بیشتر زه کمان را بکشید، تیر هم دورتر پرتاب می‌شود.

🕌 آیا مهر بابا برای دنیا "صلح و خوشبختی" خواهد آورد؟

در حال حاضر یک عدم خشنودی جهانی و یک اشتیاق غیرقابل وصف وجود دارد که هر ج و مرج و بدبختی و حشتناکی را که همین حالا بر دنیا سایه انداخته، پایان خواهد داد. او قصد دارد این اشتیاق را

برآورده کند و دنیا را به خوشبختی واقعی سوق خواهد داد.

ناهنجاری‌های موجود در دنیای بیرون، انعکاس ناهنجاری‌های درون است. مهربابا به وسیله‌ی بیدار کردن عنصرهای الهی در آنها، انسان‌ها را قادر خواهد ساخت که مسائل درونی‌شان را حل کنند.

﴿ او چگونه می‌تواند شکاف بین شرق و غرب را به هم متصل کند؟

او در حال انجام این کار به روش‌های مختلفی است، درونی همچون بیرونی. به تازگی او از شرق به غرب و از غرب به شرق سفر کرده است. او پنج بار از اروپا دیدن کرده است، چهار بار از ایتالیا، سه بار از انگلستان، دو بار آمریکا، دو بار آفریقا، یک بار هم چین، او دور زمین گشته است.

او توضیح داده است که این سفرها به منظور "سیم‌کشی بین شرق و غرب" بودند. او تعدادی از مریدان شرقی را به غرب برده است؛ تعدادی از مریدان غربی‌اش را هم به شرق آورده است. به این ترتیب، تأثیرات شرق به غرب آورده می‌شوند و برعکس.

این عمل بیرونی یا فیزیکی متحد کردن شرق و غرب، جنبه شخصی خودش را دارد. هرکدام از مریدانش، دیگران را چه شرقی چه غربی، به عنوان "اعضای همان خانواده‌ای می‌بیند که در آن استاد محبوب و محترم، به طور همزمان، هم پدر، هم مادر، هم دوست، هم راهنما و هم استاد است"؛ و این حس صمیمیت حالا محدود به حلقه‌ی مریدان نزدیکش است. شکاف بزرگ تفاوت‌های مذهبی و اجتماعی هم حقیقتاً به هم وصل خواهند شد و یک وحدت دوباره‌ی سالم و شاد بین همه به وجود خواهد آمد. چون وقتی که او سخن می‌گوید و الوهیتش را آشکار می‌سازد، در آن وقت یک تغییر شکل جهانی از آگاهی باعث محو همه‌ی ایده‌های برتری و پستی‌گرایانه اعم از نژاد، رنگ، طبقه و عقیده خواهد شد.

شرق محل تولدش بوده است، محل شناخت خدا بودنش از زمان انسان بودنش و پس از آن هم محل فعالیت‌های طولانی ساکتش برای ارتقا بشریت. او بارها برای انجام کار روحانی‌اش به کوه‌ها و غارها رفته است. در هند و ایران اشرا‌م‌هایی^{۱۲} برای آماده کردن و هدایت جویندگان حقیقت به سوی ایده‌آل، برپا کرده است.

حالا، او تصمیم گرفته است، "پیمان سکوتش" را در غرب بشکند که صحنه‌ی ظهور او و مرکز اصلی فعالیت‌های او برای بشریت خواهد بود. این‌ها همه به "اتصال شکاف" بین شرق و غرب کمک خواهند کرد و به یک درک متقابل شفاف‌تر منجر خواهد شد. تعالیم او بیشتر مربوط به تشکیل وحدت پایدار همه‌ی نژادها و مذاهب‌ها موجود به صورت یک کل هماهنگ است.

کار مهربابا

﴿ مهربابا در این زندگی چه کاری برای کمک به بشریت کرده است؟

بیشتر افرادی که نزد او می‌آیند، نفع می‌برند، بعضی درونی، بعضی بیرونی. منفعت‌های درونی به شکل تجربه‌های روحانی، دیدارهای آنی و بینش‌هایی از زندگی ورای این هستی مادی بوده‌اند که زندگی آن‌ها را دگرگون کرده و نگرش‌شان را تغییر داده است.

سودهای بیرونی در تماس قرار گرفتن با او و همچنین ایمان داشتن به او، گوناگون و متنوع بوده‌اند؛ برای بعضی‌ها، بهبودی‌های معجزه‌آسا از بیماری‌های تائید شده توسط پزشکان؛ برای برخی دیگر، غلبه بر مشکل‌های شخصی و حل کردن مشکل‌های پیچیده‌شان در زندگی روزمره و بعضی از مریدانش، از حادثه‌های کشنده نجات پیدا کردند و درواقع، زندگی‌شان را مدیون او هستند.

اما اگر استادها از اهمیت دادن به آنچه توسط خیلی‌ها معجزه خوانده می‌شود، تنفر نداشتند، نمونه‌های عملی و موردی این تجربه‌ها چند کتاب را پر می‌کرد.

رویه‌م‌رفته‌سوی این تجربه‌های موردی شخصی، فعالیت‌های بیرونی دیگر او، در حوزه‌های اجتماعی و مذهبی زندگی، توده‌ها را بهره‌مند کرده است. به‌واسطه‌ی اشرا‌م‌هایی که در هند برپا کرده است، وحدتی شگفت‌انگیز را از همه‌ی نژادها و مذ‌ه‌ب‌ها به وجود آورده است، خصوصاً وحدت برهمن‌های طبقه بالا با پایین‌ترین طبقه که "نجس‌ها" نامیده می‌شوند و نادیده گرفته‌ترین طبقه‌ی مردم هستند، همان کسانی که او همیشه تعالی‌شان را قلباً خواسته است.

این کار، چند سال قبل شروع شده بود. مهربابا یک مدرسه‌ی شبانه‌روزی هم برقرار کرد که در آن پسر بچه‌های همه‌ی طبقه‌ها، عقیده‌ها و نژادها تحت ارشاد شخصی‌اش زندگی کردند، درس خواندند و باهم بازی کردند. حتی کمک هزینه‌هایی شامل همه‌ی هزینه‌ها، ارائه شده بود تا پسر بچه‌های انگلیسی هم قادر به حضور در این مدرسه روحانی و آموزشی باشند.

او یک بیمارستان هم تحت سرپرستی یک پزشک آموزش دیده غربی، برای درمان رایگان فقیرترین رعیت‌های نواحی مجاور تأسیس کرد که پیش از این هرگز به درمان پزشکی غربی دسترسی نداشتند و این برایشان یک موهبت بود. او جزامی‌ها را با دست‌ان خودش شست و پنج‌تن از این افراد بی‌نوا را شفا داد.

جویندگان مخلص حقیقت و دانش، (صرف‌نظر از طبقه‌ی مذهبی یا گرایش‌های ضددینی‌شان) مرشد حقیقی و استادشان را که آن‌ها را به‌سوی نوری که سعی در پیدا کردنش دارند، هدایت می‌کند، در او می‌یابند. فیض فریادرس و ارشاد او در طریقت روحانی، به خیلی‌ها کمک کرده تا به‌سوی کمال پیشرفت کنند. زندگی گروهی دیگر که در حال فرو پاشیدن و پستی بود، به‌وسیله‌ی نصیحت و کمک به‌موقع او نجات پیدا کرده است.

🕌 مهربابا چه‌کاری در هند انجام می‌دهد؟

او در هر قسمت دنیا که باشد، کار درونی‌اش یکسان و مشابه است؛ اما کار بیرونی‌اش، بر طبق موقعیت و نیازهای جایی که او هست، متفاوت است.

در هند، کار بیرونی‌اش عمدتاً به اداره‌ی اشرا‌م‌ها اختصاص دارد؛ دارشان^{۱۳} دادن به هزاران نفر از مریدانش که او را به‌عنوان خدا-انسان پرستش می‌کنند و کسانی که صدها مایل طی می‌کنند تا بیعت و مریدی‌شان را پیشکش کنند.

"من هرگز نمی‌خواهم که منجی، نجات‌دهنده یا شکوه الهی نامیده شوم. مریدان به خاطر عشق، ایمان و شور و شوقشان، چنین القابی بکار می‌برند؛ خیلی‌ها هستند که مرا درست درک نکرده، مرا شیطان،

ابلیس، ضد مسیح می خوانند؛ اما برای من یکی است - من می دانم که کی هستم."
 ۱۱ او در غرب چطور کار می کند؟

در غرب، کار بیرونی او بیشتر به آموزش دادن و توضیح دادن مربوط است؛ پاسخ دادن به سؤالها؛ دادن پیامها و بیانیه‌هایی مربوط به زندگی روحانی. بعضی وقتها، او اجازه ملاقات شخصی می دهد و به طور شخصی توضیح می دهد؛ یک وقت دیگر، در مهمانی‌ها و جلسه‌ها، برای گروه‌ها توضیح می دهد.
 ۱۱ "سخن گفتن" او چه رابطه‌ای با تغییر شکل آگاهی انسانی خواهد داشت که پیشگویی شده است؟
 بشریت، همان‌طور که در حال حاضر هست، برای بیان فکر، سه وسیله بکار می برد و سه حالت آگاهی را تجربه می کند. این سه وسیله عبارت‌اند از:

۱۱ بدن ذهنی که در آن، فکرها به‌عنوان نتیجه تأثیرات گرفته شده از تجربه‌های گذشته برمی خیزند. این فکرها ممکن است به‌عنوان بذر در بدن ذهنی نهفته بمانند، یا ممکن است که بیان شوند. اگر بیان شوند، ابتدا شکل امیال را به خود می گیرند و از بدن لطیف می گذرند.

۱۱ بدن لطیف، یا بدن امیال که از پنج حس روانی تشکیل می شود. این فکرها ممکن است، مثلاً به شکل خواب‌ها یا امیال ارضا نشده، اینجا بمانند یا امکان دارد به‌واسطه بدن خاکی، بعداً بیان شوند.
 ۱۱ بدن خاکی، با پنج حس خاکی اش

سه حالت آگاهی، مطابق با سه حاملی که در بالا ذکر شد، عبارت‌اند از:

۱۱ ناآگاهی، مثل حالت خواب عمیق بدون رؤیا.

۱۱ نیمه آگاهی، مثل حالت خواب دیدن، یا امیال مبهم شکل نیافته‌ی ارضا نشده. همه چیز به‌واسطه بدن لطیف تجربه می شود.

۱۱ آگاهی بیدار، مثل حالت زندگی فعال روزمره.

فرآیندی که به‌وسیله‌ی آن، فکر از بدن ذهنی به بدن لطیف و از آن به بدن خاکی انتقال پیدا می کند، می تواند "ابراز اراده‌ی انسانی" نامیده شود.

به‌منظور اینکه فکر، به‌طور مؤثر بیان شود، هر سه وسیله‌ی بکار رفته در بیان آن، باید کاملاً شفاف باشند و عملکرد متقابل بین آنها باید هماهنگ باشد. سر و قلب باید متحد باشند؛ عقل و احساس باید در تعادل باشند؛ بیان مادی باید به‌عنوان امری وابسته به شناخت روحانی، درک شود.

خدا-انسان نه فکر می کند، نه می خواهد. از طریق او، اراده‌ی الهی به‌طور دوری‌ناپذیری به شکل تجلی کامل، جریان می یابد؛ مستقیماً از بدن روحانی (که در انسان معمولی تکامل نیافته است) به بدن خاکی عبور می کند. برای او، ابر آگاهی، حالت معمول آگاهی است. از او همیشه عشق، حکمت، شادی، آرامش و قدرت بیکران جریان می یابد.

به‌منظور انتقال فکر به دیگران، انسان از سخن گفتن یا نوشتن یا دیگر روش‌های فیزیکی بیان، استفاده می کند؛ بعضی وقتها، مثل تله‌پاتی، فکر به‌وسیله‌ی بدن لطیف و توسط آن منتقل شده و دریافت می گردد.

خدا-انسان، فکر را منتقل نمی کند بلکه حقیقت را که او آن را یا به‌وسیله‌ی یک تجربه‌ی عمیق درونی

در فردی که کمکش می‌کند، بیدار می‌کند، یا به وسیله‌ی چشم فیزیکی، لمس فیزیکی یا "کلمه گفته شده"، مستقیماً از ابر آگاهی به آگاهی منتقل می‌کند، از حالت روحانی به حالت خاکی.

برگرفته از پیام مهر بابا به هند

در حالت آگاه (بیدار)، هر چه که شما به وسیله‌ی دیدن، شنیدن، خوردن، راه رفتن و غیره تجربه می‌کنید، به واسطه‌ی بدن خاکی انجام می‌شود.

در حالت نیمه‌آگاه (خواب)، همه چیز به واسطه بدن لطیف تجربه می‌شود. در این حالت، ذهن فانی به کمک بدن (امیال)، امکان دارد تکرار دوباره‌ی وقایع گذشته را ببیند، یا ممکن است اتفاق‌های آینده را پیشاپیش ببیند و بعضی وقت‌ها هم وقایع گذشته، حال و آینده به صورت درهم و برهم، باهم ظاهر شوند (این یک کابوس خواهد بود). این کلاً بستگی دارد به تأثیرات دریافت شده‌ی ذهن از طریق بدن خاکی، منطبق با میزان وابستگی هایش به فعالیت‌های خاکی.

در حالت ناآگاه (خواب عمیق)، شما، هم نسبت به وقایع خاکی، هم لطیف، بی‌خبر هستید و بنابراین هیچی را تجربه می‌کنید.

کسی که به آن سوی این سه مرحله‌ی آگاهی صعود می‌کند و به نورانیت می‌رسد، حالت ابر آگاهی را تجربه می‌کند. این حالت مسیح - بودا - کریشناست، حالت خدا-انسان که در آن، فرد به انسانیت کامل و خدایت کامل می‌رسد. یکی بودن با منبع کل عشق، دانش، قدرت، نور و هستی یعنی برخورداری از سرور بیکران و احساس در هماهنگی بودن با هرکس و هر چیز. هنر، علم، زیبایی، طبیعت به‌عنوان تجلی خود فرد نمایان می‌شود.

این برای خود شخص کاملاً خوب و خوش است، اما برای اجتماع چطور می‌باشد؟ در وضعیت کنونی افسردگی و کشمکش‌های اقتصادی جهانی، بالاترین فکر مردم بیشتر درباره‌ی نان روزانه‌شان است. آن‌ها چطور می‌توانند به تنویر روحانی فکر کنند یا مشتاقش باشند؟ و این نفع شخصی (به وجود آمده توسط امیال پست خودخواهانه) است که ریشه‌ی این وضعیت رقت‌بار جهانی است. خواسته‌ی مادی، بدبختی است. وقتی شما چیزی را می‌خواهید، (شدیداً آرزو می‌کنید تا آن را به دست بیاورید) این رنج است؛ و هنگامی که آن را به دست آوردید، خوشبختی که انتظارش را داشتید، تجربه نمی‌کنید، این یعنی ناامیدی که بازهم رنج است.

این نفع شخصی، نمی‌تواند به وسیله‌ی تقوای دینی از بین برود، نه مراسم و نه ترس از بهشت و جهنم، نمی‌تواند کمکی بکنند. فقط وقتی که جو عشق غیر خودخواهانه و برادری جهانی بر سرتاسر دنیا حاکم شود، این خودشیفتگی از بین خواهد رفت. فقط در آن هنگام، مردم خواهند دانست که هدف حقیقی زندگی، تنها خوردن، آشامیدن، خوابیدن یا به دنبال لذت بودن یا به عبارت دیگر، به دست آوردن رفاه مادی نیست بلکه رسیدن به خوشبختی واقعی در هر جنبه‌ی زندگی: مادی، اجتماعی و روحانی است؛ و زمانش در حال نزدیک شدن است.

🕌 او به کدام دین اعتقاد دارد؟

او به‌طور خاص، به هیچ مذهبی تعلق ندارد و در عین حال به همه‌ی مذاهب‌ها تعلق دارد. عشق، عامل اصلی اوست. یگانه‌ی بیکران فقط از طریق عشق و خدمت بدون منیت می‌تواند به دست آید. تعصب‌ها

و اصول، آداب و رسوم، دین حقیقی را تشکیل نمی‌دهند. شناختن خدا در همه‌ی جنبه‌های زندگی (هنر، علم، زیبایی، طبیعت) و این است مذهب او.

🕌 آیا کار او مثل کار مسیح، شیوه تبلیغی خواهد داشت؟

او هیچ دین جدیدی تأسیس نخواهد کرد، با این حال، کار او جوهره و روح همه‌ی دین‌ها را دربر خواهد گرفت، خصوصاً جنبه‌های صوفی‌گرایانه و روحانی‌شان را و نسبت به مراسم و تعصب‌های خشکشان کاملاً بی‌علاقه خواهد بود. پس کار او به‌هیچ‌وجه تبلیغی نخواهد بود اما به همه‌ی مذاهب‌ها نفوذ خواهد کرد.

🕌 پیروان او چه‌نوع کاری انجام خواهند داد؟

وظیفه‌های محول شده به هرکدام از مریدان او، بر اساس تجربه‌های درونی هرکدام، از نظر شکل و خصوصیت، مختلف خواهد بود. تعداد خاصی به وصال یک‌نفس الهی خواهند رسید و تعداد زیادی هم نورانیت را خواهند داشت.

هر دو گروه، به‌واسطه‌ی تجربه‌های روحانی که در آن موقع در حالت‌های خیلی پیشرفته‌شان خواهند بود، درونی خواهند دانست که چه‌کاری انجام دهند و بدون دستورکارهای بعدی، خودبه‌خود به کار خود ادامه می‌دهند؛ و وظیفه‌های یک‌یک و همه‌ی مریدانش، چه در حالت پیشرفته باشند، چه در حالت معمولی، همیشه متوجه ارتقای روحانی بشر خواهد بود.

🕌 مهربابا چگونه می‌تواند هم آگاهی بودائی و هم مسیحایی داشته باشد؟

آگاهی جز "آگاهی بیکران الهی" وجود ندارد، چه به‌واسطه‌ی مسیح شناخته شده باشد، چه به‌واسطه‌ی بودا تجربه شده باشد و بیان بیرونی این آگاهی الهی بنابر شرایط پیش روی (در آن لحظه از تاریخ) خدا-انسان‌هایی که به این حالت ابر آگاهی رسیده‌اند، فرق می‌کند.

آگاهی کیهانی، همین‌که به دست آمد، برای همیشه به دست آمده است و همیشه یا در آسمان روحانی حضور دارد یا به‌عنوان "کلمه" ای که برای ارتقای بشریت جسم گرفته است.

🕌 آیا او به سیاست علاقه‌مند است؟

روحانیت همه‌ی مسائل مذهب، سیاست، جامعه‌شناسی و اقتصاد را تحت تأثیر می‌گذارد. آن به همه‌ی جنبه‌های زندگی ربط دارد و از آنجایی که مهربابا از نظر روحانی کامل است، او به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، به همه‌ی جنبه‌های مختلف زندگی علاقه‌مند است.

🕌 آیا او تشویق به گیاه‌خواری می‌کند؟

او غذای گیاهی را به دلیل‌های روحانی و همچنین به خاطر سلامتی توصیه می‌کند. غذا با منشأ حیوانی، باعث تحریک شدن هیجان، شهوت، هوای نفس و امیال شر می‌شود که همگی برای پیشرفت روحانی زیان‌آور هستند. غذای گیاهی به فرد کمک می‌کند تا احساسات، عاطفه‌ها و امیال را متعادل و نرمال نگه دارد و از این‌رو در طریقت روحانی به رهرو کمک می‌کند. همچنین سلامتی را افزایش داده، هضم آن آسان‌تر است و عاری از سموم خاص موجود در غذای حیوانی است.

مسائل جهانی، مسائل فلسفی

🕌 به نظر او، معنا و مقصود زندگی چیست؟

شناخته شدن با خود جهانی و بدین سان تجربه‌ی سرور، قدرت و دانش بیکران؛ و سرانجام، قادر بودن به بهره‌مند کردن دیگران از این تجربه و واداشتن آن‌ها به دیدن یگانه‌ی بیکران تقسیم‌ناپذیر موجود در هر جنبه‌ی زندگی.

🕌 آیا مهر بابا راه حلی برای مسئله سیاست، اقتصاد، اخلاقیات و جنسیت دارد؟

در هُل روحانی عمومی که او به دنیا خواهد داد، مسائل سیاسی، اقتصادی و جنسی، خودبه‌خود حل شده و تنظیم خواهند شد، هرچند که آن‌ها جزء امور فرعی هستند و به موضوعاتی که در حال حاضر راه حلشان مبهم به نظر می‌آید، ارزش‌ها و دانسته‌های تازه‌ای الصاق خواهد شد.

🕌 کدام افراد و ملت‌ها، به وسیله نیروی انگیزش جدید روحانی، بیشتر سود خواهند برد؟

استادان کامل، روحانیت را به وسیله‌ی تماس و تأثیر شخصی می‌بخشند و هنگامی که مهر بابا تحول روحانی را به وجود می‌آورد، نفعی که به ملت‌های مختلف خواهد رسید تا حد زیادی به میزان انرژی که هر یک دارند، بستگی خواهد داشت. انرژی بیشتر، واکنش بیشتر، حتی در صورتی که نادرست هم بکار رفته باشد. استاد تنها جریان را به کانال‌های درست هدایت می‌کند.

🕌 به نظر او، مشخصه گرایش ذهنی غرب چیست؟

غرب از نقطه نظر استدلال و منطق به زندگی نگاه می‌کند و در مورد چیزهایی که عقل را گیج می‌کنند، شکاک است. این گرایش فکری، موجب بعضی دستاوردهای بزرگ، آرمان‌های سیاسی و درکی از مسئولیت اجتماعی، ریاضیات و علم شده است. همچنین آن را به سمت ماتریالیسم سوق داده است که موجب جنگ‌ها، بحران‌های سیاسی و اقتصادی شده است.

تلاش‌های سازمان یافته‌ای مانند اتحاد ملت‌ها، اجلاس‌های جهانی و معاهده‌های صلح انجام می‌شوند به امید حل مشکل‌های دنیا که امروز در برابر همه‌ی ملت‌های دنیا قرار دارد؛ اما همه‌ی این تلاش‌ها، به خاطر ماتریالیسم حاکم و به خاطر اینکه شخصیت و پتانسیل روحانی انسان را نادیده می‌گیرند، تنها یک موفقیت خیلی کوچک دارند.

🕌 نظر او درباره پول چیست؟

اینکه خوب است یا بد، کلاً به روشی که پولمان را بکار می‌بریم بستگی دارد. پولی که به دست می‌آید و برای امرار معاش فرد و آن‌هایی که به او وابسته‌اند، بکار می‌رود، خوب است. اگر به عنوان کمک برای نفع بشریت داده شده، چه بهتر؛ اما بخشیدن آن، به صورت ناشناس در عین حال با احتیاط، به منظور خدمت هوشمند و ارتقای روحانی بشریت، بدون دیکته کردن اینکه چطور توزیع یا خرج باید شود، بهترین کاربرد پول است؛ اما تعداد بسیار کمی از روح‌های بدون منیت، می‌توانند این‌طور عمل کنند. وقتی که پول به دست آمده از راه مشروع یا غیر مشروع، به منظور خشنودی خواسته‌ی فرد، برای لذت و خوشی خرج می‌شود، فرد خرج کننده را دوست دار لذت و خودخواه می‌سازد؛ و اگر همان شخص، آن پول را ناگهان از دست بدهد، طبیعتاً احساس بدبختی می‌کند و به زندگی و تقدیر ناسزا می‌گوید.

حتی بدتر این است که پول به دست آمده یا به ارث رسیده را در شرطبندی و قمار یا برای شراب و زن هدر دهد.

اینکه پول داشتن برای ما خوب است یا بد، رویهمرفته به استفاده‌ای که از آن می‌کنیم، بستگی دارد. آتش می‌تواند خدمت کند و آدم را گرم کند؛ آتش می‌تواند بسوزاند و انسان را از بین ببرد.

﴿ او "خیر" و "شر"، "بهشت" و "جهنم" را چطور توضیح می‌دهد؟ ﴾

در معنای عام کلمه، شر تنها خوب منحرف شده است، یک مرحله‌ی پایین‌تر از نردبان تکامل، مانعی که چیره شدن بر آن، فرد را قادر می‌سازد شخصیتش را بیازماید و آن را تقویت کند. با نگاهی از نقطه‌نظر شخصی، شر نتیجه‌ی نادیده گرفتن قانون کارما و تردید یا ضعف شخصیت فردی است. استاد ورای خیر و شر است.

در شخصیت فرد، فضیلت یا خوبی، ضد شر یا گناه است. پس نیکی، ناشی از همکاری با قانون کارما است و گناه ناشی از شکست آگاهانه یا ناآگاهانه در همکاری با قانون کارما.

بهشت و جهنم، به‌عنوان دنیاها یا به‌عنوان آسمان‌های جدا از هم وجود ندارند. آن‌ها حالت‌های ذهنی آرامش یا عذاب هستند. شخصی که در همسویی با قانون کارما زندگی می‌کند، خوشبختی را تجربه می‌کند و می‌توان گفت که در حالت بهشتی است؛ درحالی‌که شخصی که قانون کارما را نادیده می‌گیرد و از آن نافرمانی می‌کند، به‌طور روحی، ذهنی و جسمی رنج می‌کشد و می‌توان گفت که در حال تحمل عذاب‌های جهنم است.

داشتن استقامت ذهن یا ضعف شخصیت، داشتن مقدمات تقوا و گناهکاری و تجربه‌های فراوان بهشت و جهنم از سوی فرد، همگی ناشی از تأثیرات قبلی زندگی‌های گذشته^{۱۴} است؛ و هر انسانی باید قبل از رسیدن به کمال، از میان جنبه‌های دوگانه خیر و شر گذر کند. استاد ورای خیر و شر است. به خاطر برداشتن تأثیرات گذشته به‌وسیله‌ی عشقش، او به‌حق می‌تواند بگوید: "گناهانت برای تو بخشیده شد".

﴿ تکامل چطور شروع شد و چطور عمل می‌کند؟ ﴾

ماهی در دریا زندگی می‌کند بدون اینکه از دریا آگاه باشد، چون هرگز دریا را ترک نکرده است. به همین ترتیب، در ابتدا، قبل از اینکه تکامل شروع شود، ما با منبع کل یکی بودیم، اما ناآگاهانه. تکامل مستلزم یک جدایی از منبع کل و اشتیاق به دنبال آن برای بازگشت به آن از طریق توالی زندگی‌ها و شکل‌ها بود. بازگشت آگاهانه به منبع، فقط هنگام جسم یافتن فیزیکی امکان‌پذیر است، یعنی وقتی که آگاهی در ماده خاکی به تعادل می‌رسد. روح ناآگاه، به‌وسیله شکل‌های پیایی مربوطه، به‌واسطه‌ی تکامل، کم‌کم آگاهی کسب می‌کند.

﴿ آیا مهربابا ماده را رد می‌کند؟ ﴾

او هیچ چیز را رد نمی‌کند، چون برای او دوگانگی وجود ندارد. برای یک شخصیت خدا رسیده، به نظر می‌آید که ماده و روح هر دو در اقیانوس الوهیت ادغام شده‌اند. او "یگانه‌ی الهی" را می‌بیند که به‌طور همزمان در حال بازی نقش‌های مختلف روح، روان، ذهن و بدن است.

الف: روح (soul)، به طور مستقل از طبیعت و ماده وجود دارد، آن بیکران، ابدی و پاک است.
 ب: روح (spirit)، با وجود داشتن همان جوهره‌ی الهی روان (soul)، از این نظر متفاوت است که آن به ماده، بدن، دنیا و کارهای دنیوی الصاق می‌شود اما از خود بیکران ناآگاه است. ”روح (spirit) تا وقتی که شناخته شود، باید دوباره جسم بگیرد.“

ج: بدن واسطه‌ای است که ذهن به وسیله آن، امیال، عاطفه‌ها و فکرها را در عالم خاکی به عمل تبدیل می‌کند.

د: ذهن واسطه‌ای است که به وسیله‌ی آن تجربه‌های روح (spirit) از ماده، بیان می‌شوند.
 خدا-انسان به ما حقیقتی را آموزش می‌دهد که برای شناخت یگانگی همه چیز، باید بفهمیم که روح (spirit) و ماده یا زندگی روحانی و زندگی مادی، دست در دست هم طی طریق می‌کنند. وقتی که عقل و احساس یا سر و قلب، به طور مساوی پیشرفت کرده و متعادل باشند، تضاد آشکار، در آگاهی یگانه الهی حل می‌شود.

🕌 نظر مهر بابا درباره‌ی ازدواج و مجرد بودن چیست؟

هر رابطه‌ی انسانی، به نوعی بر اساس عشق است و با توجه به اینکه آن عشق در ذات، ابدی یا موقتی است، پابرجا می‌ماند یا پایان می‌پذیرد. برای مثال، ازدواج، با توجه به عشقی که به آن الهام می‌دهد و حمایتش می‌کند، می‌تواند خوشبخت کننده یا بدبخت کننده، بالابرنده یا پایین آورنده، پاینده یا زودگذر باشد. ازدواج‌های مبتنی بر تنها جاذبه‌ی جنسی، نمی‌توانند دوام بیاورند. آن‌ها به ناچار به طلاق یا به بدتر از آن می‌انجامند. در طرف دیگر، ازدواج‌هایی که مبتنی بر یک خواست متقابل برای خدمت و الهام بخشیدن است، پیوسته از نظر پرمایگی و زیبایی رشد می‌کند و مایه برکت همه‌ی آن‌هایی است که آنان را می‌شناسند.

تجرد برای آن‌هایی که می‌توانند شور جنسی‌شان را کنترل کنند، برای پیشرفت در طریقت روحانی خوب است. تماس با یک استاد کامل به فرد کمک می‌کند که آن کنترل را به دست بیاورد، اما از آنجایی که افراد بسیار کمی، قدرت اراده‌ی خیلی قوی برای کنترل خودشان دارند، ازدواج برای بیشتر مردان و زنان سودمند است. در واقع، خیلی بهتر است که ازدواج کنید و توجهتان را به یک نفر معطوف کنید تا اینکه مجرد بمانید و مثل زنبوری که از این گل به آن گل می‌پرد، در جستجوی تجربه‌های تازه باشید.

🕌 سانسکاراها چه هستند؟

حجاب تاریکی که بینش درونی فرد را می‌پوشاند و مانع‌های تنویر، تأثیرات خاص ذهنی از اعمال، خواسته‌ها و گرایش‌های گره‌خورده به خودخواهی هستند. آن‌ها در شرق، سانسکارا نامیده می‌شوند. بعضی از این تأثیرات طی زندگی‌های بی‌شمار گذشته شکل گرفتند؛ بعضی دیگر، ممکن است در طی این زندگی فعلی تشکیل شده باشند.

این گرایش‌ها و خواسته‌ها، دو توهم به وجود می‌آورند؛ اول، توهم نفس انفرادی، در جنگ با نفس بالاتر خودمان و دوم، توهم جدا بودن از نفس‌های دیگر.

"تکامل" یا "تنزل" به ماده، آفرینش این خود پایین‌تر را رقم زد؛ اما بدون بدن خاکی، شناخت آگاهانه

هرگز نمی‌توانست به دست آید.

۲۰۰۹ Glow - Spring

۱۹۴۱, Meher Baba, India

اوستا چیست؟

هنگامی که شخص به خداشناسی نائل می‌شود، دستخوش هیچ تغییری نمی‌شود. هیچ تفاوتی در این رابطه با یک سالک، مجذوب یا قطب وجود ندارد. مجذوب، خدا-آگاه شده و تا ابد همین‌طور باقی می‌ماند؛ و به همین شکل سالکان و قطب‌ها، خدا رسیده، تجسم خدا و مظهر سرور بیکران هستند، چه مثل مجذوب‌ها کاملاً از بدنشان و سه عالم ناآگاه باشند چه کاملاً از آن‌ها آگاهی داشته باشند؛ یعنی از سه عالم، در حالت قطب عالم‌های روحانی و آسمان‌ها همین‌طور در طی فرآیند پایین آمدن شخص خدا رسیده سراسر تجسم خداست.

تفاوت بین مجذوب و شخصی که در حال پایین آمدن است، این است که دومی باید با وجود تجسم خدا و مظهر سرور بودن، همراه با آن به‌طور وحشتناکی رنج بکشد. در طی فرآیند پایین آمدن یا بعد از کسب توریای اوستا که معادل است با کاتب اوستا، خدا رسیده‌ها همیشه از هر نظر، مظهر سرور و خدا آگاه هستند بجز اینکه رنج به آن اضافه شده است. این رنج بی‌مانند و ناخوشایند است. رنج با رشد آگاهی خاکی همراه خدا آگاهی که دستخوش هیچ تغییری نمی‌باشد شروع می‌شود.

هر چه آگاهی خاکی بیشتر باشد رنج بیشتری احساس می‌شود؛ و هیچ واژه‌ای برای توصیف یک شخصیت خدا رسیده در حال توسعه آگاهی خاکی وجود ندارد که بازهم یعنی رنج‌های همراه با خدا-آگاهی است.

مثال: خدا طلاست. دنیا آلودگی است. وقتی که فرد آلوده از آلودگی به‌سوی طلا پیشرفت می‌کند، در نهایت آلودگی کمتر و کمتر می‌شود. وقتی که با طلا یکی می‌شود، او خودش طلا می‌شود و هیچ اثری از آلودگی باقی نمی‌ماند. این حالت یک مجذوب است. حالا یک سالک که خودش هم مثل مجذوب طلا شده است، وقتی که به درون آلودگی پایین می‌آید، دوباره باید خودش را در آلودگی درگیر کند یعنی باید رنج بکشد، اما همزمان او طلاست، یعنی باید با وجود مسرور بودن رنج بکشد.

به محض اینکه وظیفه‌اش در آلودگی انجام شد آن وسیله‌ی کار کردن یعنی بدن رها می‌شود؛ و طلائی که تماماً طلا بود برای همیشه طلا باقی می‌ماند بدون کمترین تأثیرپذیری یا زنگ‌زدگی به‌وسیله تماس با آلودگی.

تفاوت بین یک انسان معمولی و یک مجذوب این است که انسان معمولی ذهنی محدود و بدون سرور دارد، درحالی‌که مجذوب هیچ ذهنی ندارد بلکه سرشار از سرور است؛ اما قطب یک ذهن جهانی و همچنین سرور کامل دارد.

به خاطر ذهن جهانی رنج هم جهانی است. همان‌طور که پیش از این گفته شده است: ”پایین آمدن یعنی رنج بیکران بردن و مظهر سرور بودن.“ فرد هر چه بیشتر در آگاهی پایین می‌آید بیشتر رنج می‌کشد و به دنبال آخرین مرحله‌ی آگاهی کامل خاکی این رنج به اوج می‌رسد.

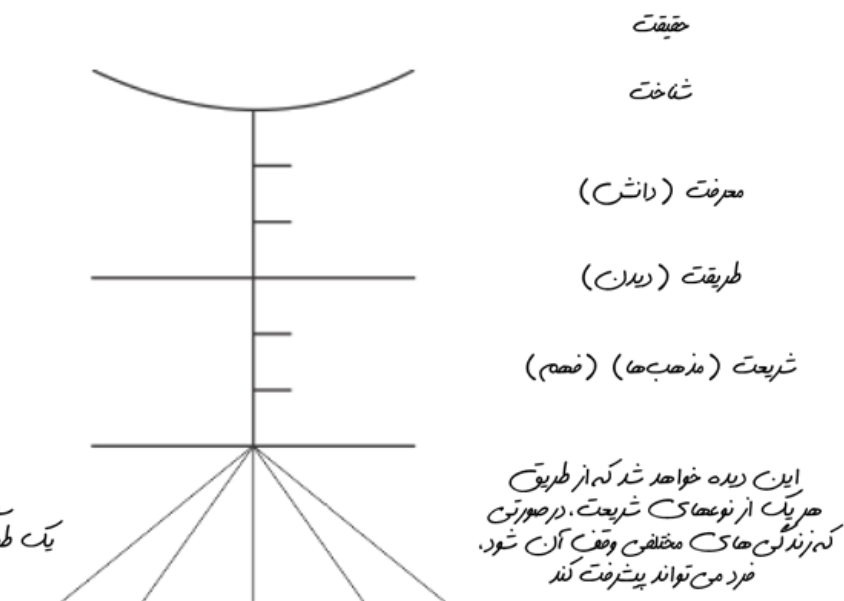
همین که توری اوستا به دست می آید رنج پایین آمدن به پایان می رسد اما در آن هنگام مظهر سرور باید دوباره در ارتباط با کار حلقه اش و وظیفه‌ی به جلو هل دادن همه‌ی هستی به سوی الوهیت بی اندازه رنج بکشد. بعد از کسب توری اوستا یا مرحله‌ی قطب، او آزاد است از آن مرحله به هر جا و هر مکانی در عالم‌ها، آسمان‌ها یا عالم‌های ذهنی و لطیف و خاکی تا نقطه استراحت نزدیک آسمان هفت برود. در طی انجام وظیفه‌ها، از آسمان هفتم ملاقاتی نمی شود^{۱۵}. چون آن مستلزم ترک کردن بدن است و بنابراین بعد از تکمیل همه‌ی وظیفه‌ها، آن صورت می گیرد. بعضی‌ها در هنگام بالا رفتن به سوی "شناخت" رنج می برند و بعضی هم در هنگام پایین آمدن. در حالت دوم (پایین آمدن)، سرور بیکران هم وجود دارد. چون همین که شناخت خدا به دست می آید سرور دستخوش هیچ تغییری نمی شود، اما بجز اینکه رنج به آن اضافه شده است؛ و از آنجایی که او سراسر سرور^{۱۶} است و الوهیتش دستخوش هیچ تغییری نمی شود، پس این ذهن جهانی حالا با خدا (سرور) یکی است؛ و همزمان با آن، به طور خودکار، به طور جهانی رنج می کشد و این رنج یعنی برداشتن سانسکارهای دیگران بر خود.

مذهب چیست؟

توضیحی نقل شده توسط مهر بابا، در روز دهم دسامبر ۱۹۲۷

پیامبران-استادان که بعد از وصال خدا باید "پایین بیایند" و با انجام آن رنج غیرقابل تصویری متحمل شوند، تنها این کار را به خاطر آن انجام می دهند که دیگران را شبیه خودشان سازند! تک تک و همه‌ی کارهای درونی و بیرونی آن‌ها دور این موضوع می گردد.

چنین استادهایی، وصال واقعی خدا را به تعداد کمی برگزیده از حلقه‌ی درونی شان (که هیچ کاری با آسمان‌ها و مرحله‌ها ندارند) در همان زندگی که در آن زندگی می کنند می دهند، دیگران را که هر چند به طور روح با آن‌ها در ارتباط نیستند اما به آن‌ها خدمت می کنند و دوستشان دارند، در پایه‌های الهی



استوار و پیشرفته قرار می دهند و به همه‌ی کائنات هم یک هل نیرومند می دهند. این روند همیشه جریان دارد بدون اینکه عموم دنیا از آن باخبر باشد؛ اما با این وجود باز هم هل روحانی بزرگ آن‌ها به همه‌ی کائنات همیشه به شکل یک مذهب ظهور می کند!

مرشد کاملی خاص، در دوره‌ای خاص وقتی که آن را ضروری تشخیص بدهد، قانون‌ها و مقررات خاصی را مقرر می کند تا اینکه توده‌های مردم هم بتوانند به آسان‌ترین شکل ممکن به سوی حقیقت پیشرفت کنند و در حرکت روبه جلویشان در طریقت به "طبقه‌ها" دیگر بپیوندند. این قانون‌ها و مقررات به یک مذهب خاص تبدیل شده و اصول عقیده‌های آن مذهب یعنی شریعت، نامیده می شوند. این مذهب‌ها عموماً با نام بنیان‌گذارانشان شناخته می شوند مثل زرتشتی، مسیحی، محمدی و بودیست.

به هنگام مقرر کردن شریعت به‌عنوان اصول عقیده‌ها، پیامبر یا مرشد کامل، زمان، مکان، شرایط رایج و ذهنیت مردم را مورد ملاحظه قرار می دهد و بعد از بررسی دقیق این نکته‌ها، همان‌طور که به‌وسیله‌ی بودا، محمد و مسیح ... در دوره‌ی خودشان انجام گرفت، شریعت تشکیل می شود. به خاطر همین دلیل‌ها است که مذهب‌های مختلف یعنی شریعت‌های مختلفی در دنیا وجود دارند.

به‌رحال مذهب‌ها، فرد را در نهایت به‌سوی هدف هدایت نمی کنند. شریعت فرد را به طریقت هدایت می کند که راه حقیقی به‌سوی وصال خداست.

هرچند مذهب‌ها یا شریعت‌های بسیاری هستند که به طریقت منتهی می شوند، اما طریقت فقط یکی است، همان‌طور که در شکل زیر خواهید دید:

پس این شریعت‌ها یکسان و یکی هستند تا آنجایی که هدف، یعنی قرار دادن شخص در طریقت، مورد توجه باشد. هرچند به خاطر اینکه در زمان‌ها و شرایط مختلفی تبلیغ و تشکیل شدند، به ظاهر متفاوت و متناقض به نظر می آیند.

بنابراین، شریعت (مذهب) همان‌طور که به‌وسیله‌ی اکثر مردم دنیا درک می شود، تنها پوسته‌ی بیرونی هسته‌ی دین واقعی است. مذهب در معنای واقعی‌اش، یعنی دیدن خدا، شناختن خدا و یکی شدن با خدا و مابقی آن، فقط رسم و عرف و تمرین است.

تا وقتی که طریقت به دست نیامده باشد، نگه‌داشتن شریعت تنها گلاویز شدن و گرفتن سایه است! با این وجود، اگر فردی خالصانه و فداکارانه، قانون‌ها و اصول را با روحیه‌ی شایسته‌ی آن دنبال کند، احتمال زیاد دارد که خودش به‌تنهایی، به طریقت برسد، اما معمولاً یک نفر از بین میلیون‌ها نفر، بگوئیم تقریباً از بین ۲۰ میلیون نفر، موفق به انجام آن به این روش می شود.

هرچند رسیدن به طریقت، به معنای همان نقطه‌ی شروع است اما آن نقطه‌ی شروع واقعی است. در اینجا، صورت فرد به سمت خدا می چرخد و پشتش به سمت دنیا و او میلیون‌ها گره‌های نورانی (بعداً توضیح داده خواهد شد) را در درخشندگی و شکوه والایشان می بیند، طوری که پیش از این هنگامی که روبروی دنیا بود، هرگز چنین چیزی ندیده بود. این دیدن به‌قدری مجذوب‌کننده و حیران‌کننده است که فرد شروع می کند به نگاه کردن آن با یک نگاه خیره‌ی ثابت، چنانچه گویی هرگز آن نگاه را بر نمی دارد. این خیرگی ثابت زمانی دیگر او را قادر می سازد که در همین دایره‌های نورانی، شکل

حقیقی پیامبران-مرشدان کامل را ببیند. در آن موقع، اگر فرد در باره‌ی محمد فکر کند، پیامبر عربستان در شکوه حقیقی اش دیده می‌شود یا اگر به مسیح فکر کند، منجی بزرگ بشریت در شکل حقیقی اش دیده می‌شود، به همین ترتیب، به هرکدام از مرشدان کامل که فکر شود، در شکوه واقعی شان دیده می‌شوند. مهربابا خودش در آن مرحله‌ی اول، باباجان را در پاراماتما سواراپ واقعی دید.

توجه داشته باشید که در مورد بابا، او به وسیله‌ی فیض باباجان، بی‌درنگ وصال خدا را دریافت کرد، او همچنین به طور همزمان از میان همه‌ی مرحله‌ها عبور کرد. وقتی که فرد شروع به دیدن شکل واقعی حقیقت بی‌شکل که می‌تواند "هور" هم گفته شود می‌کند، دیگر آن توهم نیست، هیچ شکلی دروغین یا رؤیا نیست بلکه واقعیت عریان است! اما با وجود همه‌ی این‌ها، این مرحله‌ی اول است! ممکن است فرد تا حد دیدن خدا، موفق به پیشرفت در طریقت شود، اما برای یکی شدن با قادر متعال، فیض یک استاد خدا رسیده ضروری است!

پس برای آن‌هایی که به اندازه‌ی کافی خوش اقبال هستند که با یک مرشد کامل باشند، مذهب واقعی آن‌ها به معنای مذهب حقیقت است، یعنی مذهب عشق! عشق والا، خالص و بی‌حد و اندازه نسبت به استاد-تجسم خدا و تسلیم بی‌چون و چرا به خواست الهی او در همه‌ی موضوع‌ها. اطاعت کورکورانه از او باید شعار چنین افراد خوش‌شانسی باشد. منظور حافظ هم همین است، وقتی که در یکی از قصیده‌هایش می‌گوید:

به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید
که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

این به زبان ساده یعنی حتی برخلاف مذهب عمل کن اگر استادت می‌خواهد که این طور عمل کنی، چون او در مورد همه‌ی دلیل‌ها و پیامدهای چنین اعمالی استاد و ماهر است.

همان طور که دیدیم، هدف نهایی مذهب-شریعت، قرار دادن فرد در راه یعنی طریقت است، اما وقتی که فرد همراه با خود تجسم حقیقت است، دیگر ضرورت هر یک از آن‌ها چیست؟ یک چنین شخصیتی اگر بخواهد می‌تواند در یک چشم به هم زدن، هرکسی را بدون کمک شریعت (که همیشه باید به خاطر داشته باشید که برای توده‌ها، برای همه‌کسانی که امکان دارد با یک استاد، تماس مستقیم نداشته باشند، در نظر گرفته می‌شود) وارد طریقت کند، یا بدون کمک خود طریقت تا معرفت و حتی حقیقت بالا بکشد! روزی یک فرد دانا پسرش را به خانه‌ی یک بدهکار فرستاد تا بدهی اش را پس بگیرد. به پسر توصیه شد در طی سفر هرگز زیر سایه‌ی درختی ن خوابد، شب را در شهر نگذراند و در خانه‌ی فرد بدهکار ن خوابد. همچنین به او آموزش داده شد که اگر به طور اتفاقی در راهش با یک راهنمای باتجربه برخورد کرد، دستوراتش را اطاعت کند. پسر سفر را آغاز کرد و نزدیک غروب با شخص مسنی برخورد کرد که به نظرش مرد باتجربه‌ای آمد. پیر مرد گفت که دارد به همان مقصد می‌رود و از پسر خواست او را همراهی کند. بعد از مدتی آن‌ها به یک درخت بزرگ و سایه‌داری رسیدند که پیر مرد تصمیم گرفت، آنجا برای شب توقف کند. درحالی که حرف‌های پدرش را به خاطر می‌آورد که اگر راهنمایی با تو بود، باید از او پیروی کنی، پسر به خوابیدن زیر سایه آن درخت اعتراضی نکرد و به زودی در سرزمین رؤیا

(خواب) گم شد!

درحالی که پیرمرد شب‌زنده‌داری می‌کرد، در هنگام نیمه‌شب یک مار بزرگ زیر درخت ظاهر شد. راهنمای هشیار خیلی سریع مار را کشت و شب در امنیت گذشت. صبح روز بعد دوباره باهم به راه افتادند. آن شب آن‌ها به یک شهر بزرگ رسیدند. پیرمرد تصمیم گرفت شب را آنجا بگذرانند. پسر دوباره دستورهای راهنمایش را پذیرفت هرچند که برخلاف توصیه‌ی اول پدرش درباره‌ی نگذراندن شب در شهر بود. پادشاه آن شهر دختری داشت که مبتلا به یک بیماری خاص بود که هرکس با او ازدواج کرده بود، صبح روز بعد از عروسی، زنده از قصر بیرون نیامده بود؛ بنابراین پادشاه تصمیم گرفت، هر مرد جوانی را که از بیرون شهر به‌طور اتفاقی وارد شهرش شده و شب را آنجا بماند، به ازدواج دخترش دریاورد. بر طبق این رسم پسر هم آن شب به قصر فراخوانده شد.

پیرمرد قبل از اینکه بگذارد او را ببرند، دستورکارهای خاصی به او داد. پسر با بهت‌زدگی بسیار، خود را در حرم پادشاهی یافت اما درحالی که دقیقاً به دستورکارهای راهنمایش عمل می‌کرد، شب راحتی را گذراند، زنده هم ماند و ماجرا را صبح روز بعد تعریف کرد. سرانجام، هر دو به مقصد رسیدند و بدهی هم توسط بدهکار به پسر داده شد، پسر خواست که برگردد، درحالی که مرد پسر اصرار کرد که استراحتی کنند و شب را در خانه فرد بدهکار بگذرانند. چون مرد بدهکار مهمان‌نوازی زیادی از خودش نشان می‌داد. پسر که با پیروی از آن راهنمای پیر، همه‌ی مسیر را بدون آسیبی طی کرده بود، حالا هم هیچ دلیلی برای اطاعت نکردن از او پیدا نکرد. بعد از شام وقتی که میزبان پرسید که مایل اند کجا بخوابند، مرد پسر درخواست کرد که رختخوابشان در ایوان خانه آماده شود.

هر دو درجایشان به خواب رفتند، هرچند مرد پیر نیمه‌شب بیدار شد و دو پسر مرد بدهکار را که در داخل خانه خواب بودند، بیدار کرد. از آن‌ها خواست که لطف کرده، جایشان را با آن‌ها عوض کنند، چون پیرمرد به آن‌ها گفت که با این مکان آشنا نیست و بیرون هم خیلی سرد است. دو پسر به‌طور طبیعی موافقت کردند و به مهمانان تمام و کمال لطف کردند. وقتی که صبح پسر و مرد دانا بیدار شدند، با منظره‌ی یک فاجعه‌ی وحشتناک روبرو شدند. میزبان برای به قتل رسیدن دو پسرش که گفت هنگام شب توسط دزدان کشته شده‌اند، در حال گریه و زاری بود. واقعیت این بود که خود میزبان مرتکب آن قتل چندش‌آور شده بود، با این باور که دو پسرش همان دو مهمانی هستند که او فکر کرد با زرنگی موفق شده آن‌ها را وادار به گذراندن شب در خانه‌ی خودش کند با این نیت که آن‌ها را به قتل برساند و پولی را که به پسر داده بود، پس بگیرد. به‌هرحال پیرمرد و پسر سفر برگشتشان را آغاز کردند. پسر نتوانست درباره‌ی محدودیت‌هایی که پدرش از قبل برای سفرش مقرر کرده بود، چیزی نگوید، محدودیت‌هایی که او بعد از اینکه در عمل خلاف آن دستورها را اجرا کرد، فهمید که بی‌دلیل بودند. پیرمرد لبخند زد و به او یادآوری کرد که پدرش این اجازه را به او داده بود که از دستورهای یک راهنمای باتجربه هم اطاعت کند. پسر فریاد زد: "اما باز هم فرقی نمی‌کند، من نمی‌توانم هیچ معنی در محدودیت‌های اول بینم." که پیرمرد همه‌ی اتفاق‌های سفر را برایش نقل کرد و او را متقاعد کرد که در غیاب راهنما، اگر او از "شریعت" یعنی قانون‌ها و مقررات پدرش برای سفر، نافرمانی کرده بود، بدون شک از بین می‌رفت (می‌مرد)!

"شریعت" (اصول مذهب) در برابر تجسم حقیقت رنگ می‌بازد، هر چند از نقطه نظر عموم یا میلیون‌ها نفری که از تماس نزدیک مستقیم با یک استاد برخوردار نیستند، آن در واقع، به قول سوامی ویوکناندا "تجلی نهفته‌ی الوهیت در انسان" است. وقتی که انسان شروع به قدم نهادن در راه واقعی، طریقت می‌کند این تجلی الوهیت در شریعت، در انسان جنبه‌ی واقعی به خود می‌گیرد و با دیدن و شناختن خدا در معرفت و در نهایت در وحدت یافتن با خدا-حقیقت، افزایش می‌یابد. الوهیتی که پیش از این، از همان ابتدا در او نهفته بود، درک می‌شود.

قوس علیشاه می‌گوید: "اگر سلامتی به خطر بیفتد و بتواند به وسیله‌ی ثروت، نجات پیدا کند، دومی باید برای اولی فدا شود. همانند آن به خاطر عزت خود فرد، در صورتی که نیاز باشد هم ثروت و هم سلامتی باید تسلیم شود. پس اگر مذهب فرد، فدا کردن هر سه را بطلبد، حتی این قربانی کردن (هر سه جنبه)، به خاطر اعتقاد فرد باید بی‌درنگ انجام شود؛ اما برای خدا چگونه؟ اگر می‌توانید در قبال آن، او را به دست آورید، همه و هر چیز (از جمله مذهب) را فدا کنید!" برای جمع‌بندی مطالب این‌گونه تصور کنید.

شریعت یعنی فکر کردن به اینکه آب هست اما بدون حتی دیدن یا چشیدن آن.

طریقت یعنی شروع به حفر کردن یک چاه برای به دست آوردن و دیدن آب.

معرفت یعنی دیدن آب بعد از به اندازه کافی پایین رفتن به زیر زمین، تا وقتی که آب پیدا شود،

حقیقت یعنی عملاً نوشیدن آب.

یا اینکه شریعت را می‌توان با دانستن جای یک شهر، برای نمونه بمبئی، روی نقشه هم ربط داده شود و به این ترتیب فعالیت‌ها و مشکل‌های مختلفی که فرد برای رسیدن به بمبئی پذیرا می‌شود از جمله، تهیه پول برای بلیت قطار، رفتن به ایستگاه، بعد سفر با قطار، به عنوان طریقت در نظر گرفته شود. بالاخره وقتی که فرد به بمبئی نزدیک می‌شود و از دور شهر را می‌بیند، یعنی معرفت و رسیدن به خود شهر یعنی حقیقت! برای اینکه مثال دیگری بزنیم، اجازه دهید دیدن یک گاو در یک عکس را معادل شریعت فرض کنیم، در دسر و سختی تهیه پول برای خرید یک گاو واقعی و خود عمل خریدن را معادل طریقت در نظر بگیریم. در حالی که شیر دوشیدن و دیدن آن معادل معرفت و در عمل نوشیدن شیر معادل حقیقت است!

معنای عشق

پیام‌هایی از مهر بابا در سال ۱۹۵۸

عشق هیچ محدودیتی ندارد اما ذهن جلوی راه است. این مانع‌ها بدون فیض من نمی‌تواند برداشته شود. این غیرممکن است زیرا ذهن باید خود را از بین ببرد.

برای مثال اگر از کسی بخواهید که بر روی خودش بپرد نهایت کاری که بتواند انجام دهد است این است که پشتک بزند! در حالی که غیرممکن است که بتواند روی خود بپرد. یک نفر می‌تواند روی دیگران بپرد اما نه روی خود! به همین دلیل، شاید فردی بخواهد که بابا را آن‌گونه که به راستی هست بشناسد اما مانع در جای خود باقی است.

کتاب‌ها و مقاله‌ها باعث تولد دوباره روحانی شخص نمی‌شوند. ذهن توسط ذهن نمی‌تواند از بین

برود چون فرد نمی‌تواند خود بر روی خود بپرد. فقط با دوست داشتن من آن‌طوری که باید دوست داشته شوم، می‌توان ذهن را از بین برد. هرکسی ممکن است به من عشق بورزد اما نه آن عشقی که من می‌خواهم.

عاشق‌های من می‌توانند شبیه کسی باشند که آن‌قدر شیفته شیرهاست و آن‌قدر آن‌ها را دوست دارد که در خانه خود یکی را نگهداری می‌کند و از آنجایی که از شیر می‌ترسد او را داخل قفس می‌گذارد، آن شیر همیشه در قفس است، حتی زمانی که به آن غذا می‌دهد، آن حیوان را با حفظ فاصله‌ای از قفس غذا می‌دهد.

عاشقان بابا، با او همانند دوست‌داران این شیر رفتار می‌کنند. عشق وجود دارد، اشتیاق وجود دارد میل بسیار زیادی برای دیدن راحتی و آسایش و خوشحالی بابا وجود دارد و خیلی وقت‌ها هم بابا توسط عشق عاشقان خود تغذیه می‌شود. با اینکه همه‌ی این‌ها انجام می‌شود اما بابا را جدا از خود نگه می‌دارند.

چیزی که از عاشقان خواسته می‌شود این است که آن‌ها قفس را باز کنند و با عشق شدید، خود را به داخل قفس بیندازند تا غذای شیر عشق شوند. عاشق باید به خود اجازه دهد تا همه‌ی وجودش با عشق خودش صرف معشوقش شود.

با وجود همه‌ی مطالعه‌ها و توضیح‌ها، کلمه‌ها، فقط و فقط کلمه باقی می‌مانند. آن‌ها فرد را آن‌سوی رضایت فکری نمی‌رسانند. تنها عشق‌ورزی به خداست که معجزه می‌کند زیرا که عشق آن‌سوی ذهن و استدلال است. پس نیاز به مطالعه چیست؟ من با اقتدار تمام می‌گویم: من یکتای قدیم هستم. من این را به همه‌ی دنیا گفته‌ام. اگر با همه‌ی وجود به من عشق بورزید شما به آزادی ابدی خواهید رسید. کارهای کائنات ادامه دارد بدون اینکه کوچک‌ترین سنگینی بر من داشته باشد؛ اما مقاله‌ها و بیانات مورد بحث در این مسائل باعث سردرد من می‌شود. کارهای زندگی بدون توجه خاص من به آن‌ها ادامه دارد. آن‌ها همانند نفس کشیدن فرد که نیاز به توجه خاصی ندارد به‌طور طبیعی ادامه دارند.

اما زمانی که فشار وجود دارد یا وقتی که شخصی تحت فشار است تا برای تنفس سخنرانی کند، شخص از نفس کشیدن خود آگاه می‌شود و به همین صورت، زمانی که نوبت تفسیر می‌رسد. احساس می‌کنم شخصی هستم که از یک تپه بالا رفته و به نفس نفس افتاده...

دادن مقاله‌ها و تفسیرها همانند بحث‌ها و سخنرانی‌ها نیز جز امور دنیوی هستند، همه‌ی این کارها همانند یک باری بر روی شانه‌ی من می‌باشند.

بازی گیلی داندا، کریکت و کایت‌سواری نیز جزء کارهای دنیوی هستند، اما این فعالیت‌ها شخص را سبک می‌کنند. ولی این‌ها باعث سبک شدن آدمی می‌شوند. این‌ها مانند پایین آمدن از تپه می‌باشند. این بیشتر آسایش است تا فشار. لطیفه‌ها و شوخ‌طبعی‌ها نیز به من آسایش می‌دهند؛ اما خواه من زیر فشار باشم خواه در حالت آسایش، فرقی برای من ندارد زیرا که من ورای همه‌ی این‌ها هستم.

فردا به شما در مورد کارم و کارگرایم خواهم گفت. کارگرهای برگزیده باید آن‌هایی باشند که کار واقعی را انجام می‌دهند. من می‌خواهم روی کار و کارگرها تأکید کنم. کار باید به‌عنوان کار صورت

بگیرد و گرنه آن دیگر کار نیست. من نمی‌توانم خودخواهی و ریاکاری را تحمل کنم.

❖ کسی که برای من کار می‌کند مرا مقید به چیزی نمی‌کند؛ زیرا که او برای نفس خودش کار می‌کند.

❖ تجربه‌ی نهایی تنها زمانی میسر می‌گردد که قلب به‌طور کامل پاک شود. خدا همه‌چیز را می‌بخشد جز دورویی و ریاکاری.

❖ من نور دنیا هستم. روزی همین‌که شما جلوه‌ای از حقیقت مرا ببیند، مرا خواهید شناخت و شما آن جلوه را خواهید گرفت. به‌ندرت کسی می‌تواند مرا همان‌گونه که هستم ببیند، شما همه‌چیز را می‌بینید بجز من. شما حجابی که حقیقت مرا دربرگرفته می‌بینید. خوشبخت هستند آن‌هایی که حتی این حجاب را نیز می‌بینند.

پیش از این در خانه‌ای در گرامرسی نیویورک با الیزابت پترسون و نورینا ماچابلی و مریدان قدیمی دور هم جمع می‌شدیم و با هم زندگی می‌کردیم. آن‌ها تمام‌وقت در مورد بابا صحبت می‌نمودند؛ اما به یاد می‌آورم بعد از آن هفته اول من کاملاً به وجد و اشتیاق آمده بودم؛ اما وقتی که به عربستان رفتیم، من مرد جوانی را ملاقات کردم و ما عاشق شدیم.

در آن روزها من همراه خانم‌ها می‌رفتم و مراقب آنها بودم. در آن زمان من اصلاً نمی‌دانستم که چرا باید به هندوستان بروم و یک یوگی یا مرتاض یا هرچیز دیگری که این شخص هست را ببینم و در مورد رفتن مادرم هم تردید داشتم، زمان جدا شدن هند و پاکستان از هم بود. خیلی نگران امنیت مادرم بودم. پدرم هم بیشتر از من نگران بود اما او نمی‌توانست به هند برود و به نظر می‌رسید که من باید می‌رفتم و از مادرم مراقبت می‌کردم. پس هماهنگی‌های لازم را انجام دادیم و رفتیم و سرانجام در تاریخ ۵ ژانویه ۱۹۴۸ به بمبئی رسیدیم و مهرجی کارکاریا به استقبال ما به فرودگاه آمد. او ما را به هتل‌مان برد و از آنجا برنامه‌ریزی کرد تا ما را به دیدن مهربابا به مهرآزاد ببرد. بابا همه‌ی دقیقه‌های این سفر را با دقت تمام برنامه‌ریزی کرده بود ولی با این وضعیت هندوستان ما نگران ترافیک بودیم.

به‌علاوه مهرجی به‌شدت مریض بود اما پافشاری می‌کرد که اگر به بابا برسد حالش خوب می‌شود. ما صبح ۷ ژانویه به سمت پونا حرکت کردیم و همان‌طور که بابا دستور داده بود یک‌ساعتی را آنجا استراحت کردیم. ما وارد یک ایستگاه راه‌آهن شدیم و به من یک اتاق بزرگ را نشان دادند که به نظر اتاق انتظار خانم‌ها بود. در آنجا صندلی‌های چوبی بلندی بودند و یادم می‌آید که یک‌ساعتی روی آن نیمکت‌ها خوابیدم. کمی بعد به یک شهر کوچک رفتیم و سپس به خارج شهر که بیشتر کشتزارهای دوست داشتنی با محصولات میوه‌ای که با وزش باد در نور آفتاب پاییزی به حرکت درمی‌آمدند. سرانجام به یک دروازه بزرگ رسیدیم و مهرجی آنجا ماشین را نگهداشت از آنجا ساک‌هایمان را برداشتیم و به آن سوی محوطه رفتیم به سمت اتاق دوست داشتنی کوچکی در یکی از خانه‌ها، جایی که در طول دوره ملاقاتمان با بابا باید آنجا می‌ماندیم. بابا از ما خواسته بود که ساعت ۳ آنجا باشیم و ساعت دقیقاً ۳ بود.

عاشق و معشوق

خدای محبوب در همه هست.

پس آن وقت وظیفه عاشق چیست؟ این است که معشوق را بدون هیچ‌گونه دریغی خوشحال سازد. بدون اینکه حتی لحظه‌ای به خوشحالی خودش فکر کند، عاشق باید به دنبال لذت معشوق باشد. تنها فکری که یک عاشق خدا باید داشته باشد این است که معشوق خود را خوشحال سازد. به همین دلیل زمانی که دست از فکر کردن برای خوشحالی خودتان بردارید و آن را برای دیگران بخواهید در واقع شما بخشی از نقش عاشق خدا را بازی کرده‌اید زیرا که خدای محبوب در میان همه کس و همه چیز وجود دارد.

اما زمانی که دیگران را خوشحال می‌سازید، اگر ذره‌ای به فکر خودتان باشید این دیگر عشق نیست بلکه محبت است. این حالت با خوشحال کردن دیگران به دنبال خوشحال کردن خود است. مثال اول: شوهری که به زن خود محبت می‌کند. شوهر می‌خواهد زنش را خوشحال کند اما وقتی این کار را می‌کند به شادی خود نیز فکر می‌کند.

مثال دوم: محبت یک مادر به فرزندش. در ازای این محبت قلبی برای خوشبخت کردن و خواستن خوشبختی برای فرزندش، مادر نیز دارای نفع می‌باشد.

تسلیم

کسی خالصانه خود را تسلیم یک استاد کامل کرده است که بدون آنکه اجازه تسلیم شدن را بگیرد این کار را بکند. او حتی منتظر قبول کردن تسلیمش به استاد کامل نیست. تسلیم کامل در خود، اجازه شخص برای تسلیم شدن را آن‌طوری که باید انجام شود به همراه دارد.

عاشقان خدا

قبل از آنکه من محبوب یکتا را در وحدت ملاقات کنم همه چیز را از دست دادم نفس، ذهن و آگاهی پایین را؛ اما خدا را شکر همان‌طور که گفتم من حس شوخ‌طبعی ام را از دست ندادم. برای همین است که در میان شما (در سطح شما) این‌گونه ظاهر شده‌ام.

شما یوگی‌ها و قدیسیں را در هند معمولاً با ریش‌هایی بلند در حال مدیتیشن خواهید دید. اجازه حضور نزد آن‌ها با کفش‌هایتان یا در حال کشیدن دخانیات نخواهید داشت؛ اما شما نزد من همه‌ی این کارها را می‌توانید انجام دهید زیرا که من با همه شما یکی هستم و یکی از شما هستم. از فردا کار خواهیم کرد تا ملاقات شما تنها یک پیک‌نیک یا تماشا کردن منظره نباشد.

سه نوع عاشق خدا وجود دارد. اولی مست خداست که تنها خدا را می‌شناسد و عشق می‌ورزد. او همه‌ی آگاهی جسمی خود را از دست می‌دهد.

حال اگر باران بیارد یا آفتاب بدرخشد خواه زمستان باشد یا تابستان، همه‌ی این حالت‌ها برای او یکسان است. تنها خداست که برای او وجود دارد. او برای خودش مرده است.

نوع دوم: عاشق کسی است که در دنیا زندگی می‌کند. در همه‌ی کارهای دنیا مشارکت می‌کند ولی

همه‌ی مدت در دل خود می‌داند که این موقتی است و تنها خدا وجود دارد، او خدا را از درون خود دوست دارد بدون آنکه کسی متوجه آن شود.

نوع سوم: که بالاترین حالت است بسیار نادر است. در این نوع عاشق کاملاً تسلیم مسیح، اوتار، خدا-انسان می‌شود، او برای خود زندگی نمی‌کند بلکه برای استاد خودش زندگی می‌کند. این بالاترین نوع عاشق است.

فقط در صورتی که چنین عشقی داشته باشید می‌توانید به خدا برسید، تنها انتقاد کردن و دیگران را مورد قضاوت قرار دادن شما را به هیچ جا نمی‌رساند.

سهاواس^{۱۸}

من تنها معشوق هستم و همه شما عاشقان من هستید یا من تنها عاشق هستم و شماها معشوق‌های من هستید. من می‌خواهم همگی شما در سهاواس من خوشحال بمانید. من اقیانوس عشق هستم. هر قدر از این عشق می‌توانید بردارید. حداکثر استفاده را از این فرصت ببرید. این به شما بستگی دارد که چه مقدار عشق از این اقیانوس ببرید. این به عهده من نیست که به شما توضیح بدهم چگونه به من عشق بورزید، آیا شوهر یا زنی به دیگری توضیح می‌دهد که چگونه عشق بورزد؟ یک چیز مسلم است من می‌خواهم عشق خود را به شما بدهم. این بستگی به هر کدام از شما دارد که آن را دریافت کنید. یک راه آسان برای گرفتن عشق من این است که خانه‌تان، خانواده و همه‌ی امور دنیوی را فراموش کنید، وقتی اینجا هستید پذیرنده عشق من باشید. این موضوع اول است موضوع دوم این است که شب‌ها خوب بخوابید و استراحت کنید تا وقتی که هر روز برای سهاواس پیش من می‌آیید سر حال باشید.

من خدا هستم اگر در حضور من خواب‌آلود باشید مرا از دست خواهید داد و این خواب‌آلودگی شما را از حضور من با وجود حضور روزانه‌تان غایب می‌سازد.

سهاواس^{۱۹} به معنای هم‌صحبتی درونی صمیمی و نزدیک می‌باشد. برای برقراری این هم‌صحبتی شما باید با من راحت باشید. سهاواس نزدیکی و صمیمیت ردوبدل شده‌ی عشق میان عاشقان و معشوق می‌باشد. نیازی به توضیح دادن این ردوبدل عشق وجود ندارد زیرا این کار باعث به وجود آمدن فضای توضیحی، تفسیری می‌شود که باعث خراب شدن بزرگی و عظمت عشقی است که تنها در زمانی که صمیمیت بسیار باشد به وجود می‌آید.

من چگونه در سهاواس شرکت می‌کنم؟ من در مقابل خودم سجده می‌کنم، خودم را در آغوش می‌گیرم. منم آن کسی که می‌خندد، می‌گرید، باباست که اینجا روی تخت شاه می‌نشیند، باباست که در چادر روی زمین می‌نشیند. بابا، بابا را ملاقات می‌کند. بابا بابا را تسلی می‌دهد، بابا بابا را سرزنش می‌کند، همه بابا هستند بابا و بابا. تجربه‌ی شرکت من در سهاواس این‌گونه است. عمیقاً از چشمه عشق بنوشید اما آگاهی خود را از دست ندهید. اگر بتوانید حتی یک قطره از این عشق را بچشید، چه تجربه‌ی شگفت‌انگیزی خواهد بود. آیا هیچ ایده‌ای دارید که سهاواس چیست؟ آن کس که بادل‌ی پر از عشق به من نزدیک می‌شود سهاواس مرا دارد. بعد از اینکه من این جسم را رها کردم و از میان شما

رفتم، خیلی چیزها در مورد ساهواواس گفته خواهد شد. بیشترین استفاده را از این موقعیت حضور در زندگی اوتار ببرید. همه چیز دیگر را به جز ساهواواس من فراموش کنید و همه‌ی تمرکز و توجه خود را به من دهید. من یکتای قدیم هستم.

درمان روحانی به مراتب بهترین درمان است

پیام مهربابا به غرب در ۱۹ می ۱۹۳۲ هنگام ورود به نیویورک با کشتی S. S. Bremen

برگرفته از *Glow International* - می ۲۰۰۶

من نیامده‌ام که آئین، جامعه یا سازمانی را تأسیس کنم و نه حتی مذهب جدیدی را. مذهبی که من ارائه می‌دهم، دانش آن یکتای در پس همه‌ی این‌ها می‌باشد.

کتابی را که مردم را بر آن می‌دارم که بخوانند، کتاب دل است که کلید رمزهای زندگی را دارا می‌باشد؛ و برای آئین مذهبی به انسان‌ها آموزش خواهم داد که بین زندگی کردن با آن تا اینکه فقط آن را بیان کنند فرق قائل شوند. من آمیختگی شاد سر و دل را به همراه خواهم آورد.

جامعه‌ها و سازمان‌ها هیچ‌گاه موفق به نزدیکی با حقیقت نشده‌اند. درک حقیقت تنها مورد توجه افراد بوده است.

هر فرد می‌تواند فقط شروعی باشد به سمت اقیانوس بی‌انتهای عشق، رحمت، دانش و خوبی از پیش در او نهفته است. هیچ استاد روحانی مذهب را به‌گونه‌ای که در نهایت دیده می‌شود، ارائه نکرده است. حضورش رحمت است و روحانیت پرتوافشانی می‌کند، او دیگران را به وسیله‌ی تماس شخصی از روحانیت سهیم می‌سازد. مذهب‌های نام برده، تلاشی برای به یاد آوردن رابطه با استاد روحانی بزرگ و نگهداری جو و تأثیر اوست. آن مانند بخش باستان‌شناسی سعی در حفظ چیزهایی دارد که فقط احیاء گذشته است. با غائب بودن روح زنده، مذهب‌ها یا سازمان‌ها کم‌کم در خشنودی خود را از دست می‌دهند. نتیجه‌ی آن، طغیان ذهنی علیه چیزهای تأسیس شده است. چیزی اساسی‌تر و کارا تر جهت بیان زندگی روح لازم است.

هم‌اکنون در جهان نبودن خشنودی و میل غیرقابل وصفی برای چیزی که هرچ و مرج و بدبختی جهان را در مشت خود گرفته است، وجود دارد. من این میل را برآورده می‌سازم و دنیا را به سوی شادی حقیقی و صلح سوق می‌دهم و کاری می‌کنم که مردم عمیق‌تر نسبت به قبل به مسائل نگاه کنند.

اصولاً، استادان به افراد طبق خلق و خو و متناسب با وضعیت طالب کمک می‌کند، اما با توجه به اینکه هم‌اکنون، دوره‌ی اوتاری، یعنی پایان چرخه‌ی پیشین و آغاز چرخه‌ی جدید است، کمک روحانی من به بشریت هم فردی و هم جمعی خواهد بود.

زمان اتصال چرخه‌ی قدیم و جدید معمولاً اشاره به ظهور استاد برای جوان‌سازی فکرهای مذهبی و تزریق زندگی و معنی جدید در مذهب‌های قدیم است. علاوه بر انتقال بالاترین حالت روحانیت به تعدادی برگزیده، او یک هل عمومی به همه‌ی جهان می‌دهد.

غرب به مسائل فقط از نظر دلیل و منطق می‌نگرد و در مورد مسائلی که عقل را گیج می‌کند، مشکوک است. عقل پایین‌ترین صورت فهم است و به راحتی توسط خواندن، شنیدن و دلیل‌یابی و منطق رشد

می‌کند. این روند موجب ایجاد توهم دانش می‌شود.

یک نوع بالاتر فهم، تنویر دائم است که از طریق آن فرد نورانی، مسائل را آن‌گونه که هستند، می‌بیند و تجربه می‌کند. در این حالت، فرد احساس هماهنگی با هرکس و هر چیز می‌کند و الوهیت را در هر برهه از زندگی درک می‌کند و قادر است دیگران را از آن شادی بهره‌مند سازد. هنگامی که این حالت به دست آورده می‌شود، شخص همه‌ی وظیفه‌ها و کارهای دنیوی را انجام می‌دهد با وجودی که ذهناً از دنیا جداست و این ترک حقیقی است.

آخرین و بالاترین حالت فهم، فرو رفتن روح در اقیانوس بیکران سرور، دانش و قدرت بی‌انتهاست. کاملی که خود، این آزادی را به دست آورده است، می‌تواند هزاران نفر را مثل خود کامل کند. من قصد دارم در آینده‌ی نزدیک، با استفاده از انرژی بزرگی که آمریکا برای این منظور دارا می‌باشد، احیاء روحانی بزرگی را پیش بیاورم. چنین بیرون‌ریزش روحانی که در نظر دارم، معمولاً در ابتدا یا انتهای یک دوره به وقوع می‌پیوندد و فقط فرد کاملی که به حالت آگاهی مسیحایی رسیده است، می‌تواند چنین جاذبه‌ی جهانی را به وجود آورد.

کار من همه‌چیز را در بر خواهد گرفت و به همه‌ی مرحله‌های زندگی سرایت می‌کند. کامل بودن از آن ایده‌آل کامل بودن دور می‌افتاد اگر یک چیز را قبول می‌کرد و چیز دیگری را رد می‌کرد. هُل عمومی روحانی که به دنیا خواهم داد، به‌طور خودکار مشکل‌ها را همچون سیاست، اقتصاد، سکس تنظیم خواهد کرد، هرچند که این‌ها به‌طور مستقیم به موضوع اولیه مربوط نمی‌شوند. ارزش و معنی جدید به چیزهایی متصل خواهد شد که هم‌اکنون موجب سردرگمی در یافتن راه‌حل به نظر می‌رسد.

هنگامی که این تحول روحانی را به انجام می‌رسانم، سود و استفاده‌هایی که به ملت‌ها و کشورهای مختلف خواهد رسید، وابستگی زیادی به میزان انرژی هر یک خواهد داشت. هر چه میزان انرژی بیشتر باشد (هرچند در راه نادرست استفاده شده باشد یا جهت گرفته باشد) جواب بزرگ‌تری می‌دهد. استاد تنها جریان را در مسیر درست جهت می‌دهد، یکی از بزرگ‌ترین معجزاتم ادغام و همراه کردن غرب استدلال‌گرا با شرق ایده‌آل‌گرا خواهد بود و غرب در اوج دست آورده‌های مادی و عقلانی و شرق در بالاترین حالت ظهور روحانی به‌صورت اوتار با هم به یک نقطه می‌رسند بدون آنکه از هم خجالت بکشند و یکی آن دیگری را پایین‌تر ببیند.

تکرار می‌کنم، مادی‌گرایی و روحانیت باید دست در دست هم حرکت کنند، تعادل عقل و دل باید به دست آورده شود، (عقل برای تشخیص و دل برای احساس) که به‌وسیله‌ی آن، درک آگاهی بیکران در هنر، علم، طبیعت و یا هر مرحله از زندگی امکان‌پذیر می‌گردد.

من با منبع نامحدود یکی گشته‌ام. این حالت آگاهی مسیحایی است. اگر مردم مرا مسیح، نجات‌دهنده، رهایی‌دهنده بخوانند، بر من تأثیر نمی‌گذارد. واژه‌ها و لقب‌ها مهم نیستند. آنچه اهمیت دارد حالت آگاهی مسیحایی است که به‌صورت جاودان از آن لذت می‌برم و آن‌هایی که به سمت من می‌آیند به آن سو سوق می‌دهم. هنگامی که سخن بگویم، پیغام اولیه‌ی من به همه‌ی دنیا منتقل می‌شود و مورد قبول واقع خواهد شد.

توانایی انجام معجزات لزوماً اشاره به روحانیت بالا ندارد. هرکسی که به آگاهی مسیحایی رسیده باشد می‌تواند آن را اجرا کند. مردم تنها برای کمک در مورد مسائل جسمانی و یا هدف‌های مادی نباید پیش من بیایند. من معجزه می‌کنم هنگامی که زمان و موقعیت، نیاز آن را داشته باشد و نه تنها ارضاء کنجکاوی بیهوده. درمان روحانی به مراتب بهترین درمان است و این آن چیزی است که من قصد دارم ارائه دهم. این والاترین حالت در همه به صورت پنهان وجود دارد اما باید به ظهور برسد.

هیچ اراده آزادی وجود ندارد

مقاله‌ای از مهربابا، ترجمه از مجله *Glow* نوامبر ۲۰۰۴

مهربابا این طور توضیح می‌دهد که "هیچ اراده‌ی آزادی وجود ندارد. همه چیز به عملکرد سانسکاراهای (تأثیرات) خود فرد ربط دارد و حتی این هم وابسته است به طرح کلی از پیش تعیین شده‌ی در حال اجرا به واسطه‌ی بروز هوس اولیه‌ی خدا که انگیزه‌ی اولیه برای دانستن "من کی هستم؟" را به وجود آورد. همین تأثیر اولیه است که خودش را به عنوان سرنوشت فرد و به عنوان اراده‌ی آزاد ظاهری نشان می‌دهد. پس در عمل هیچ اراده‌ی آزادی وجود ندارد."

تنها اراده‌ی آزاد ما، انتخاب یک زندگی خوشایند برای خداست، که آن هم بدون شک به معنی درست کارانه زندگی کردن است، یعنی بکار بردن این توانایی‌ها، هنگامی که باید شجاعانه از عهده‌ی مشکل‌هایمان برآیم و تلاش برای اینکه به هیچ کس آزار نرسانیم. شما نباید طوری که دنیا آن را تصور می‌کند، آدم موفق باشید، بلکه فقط به یاد موفق بودن باشید که خدا می‌خواهد و سعی نکنید به واسطه‌ی خودخواهی و نبود راستی امروز، زندگی بعدی‌تان را به بدبختی بکشید. انگیزه‌هایمان بیشتر از کارهایمان به حساب می‌آیند. در واقع این خدای درون ماست که (برطبق طرح از پیش تعیین شده‌اش) از میان تغییر و تبدیل‌های شکل‌های مختلف ما می‌گذرد و ما نباید مانع او شویم.

به هر حال درک این مشکل است. ما گرایش داریم که او را غیرقابل دسترس (جایی در عالم بالا) بپنداریم. وقتی که سعی در جلب توجه او داریم، بیشتر به جای دیگری نگاه می‌کنیم؛ و وقتی که سلامتی یا خوشبختی مان کاهش می‌یابد، می‌گوییم که "خدا به خاطر گناهانم مرا تنبیه می‌کند." (در حالی که یک بدگمانی پنهانی هم داریم که در واقع ما به هیچ وجه گناهکار نیستیم!)

مهربابا یک بار از مریدانش پرسید: "خدا کجاست؟" آن‌ها جواب‌های مختلفی دادند و او این طور بحث را ادامه داد:

"خدا جایی است که شما نیستید؛ یعنی اینکه، وجود شما سوای خدا، یک توهم است. جایی که نفس مجازی‌تان خودش را به عنوان شما تثبیت می‌کند و می‌گوید شما هستید، خدا نمی‌تواند باشد. وقتی که نفس مجازی‌تان به عنوان شما، ناپدید شود، خدا وارد می‌شود.

گفتن اینکه "خدا همه جا هست" یک عبارت رایج است و نه چیز تازه‌ای. مراجع حکیم‌های هندو^{۲۰} همگی این را می‌گویند، و دانتا پُر است از این تفسیرها. تنها گفتن آن، فایده‌ای ندارد. شما باید آن را پیدا کنید، حس کنید، تجربه کنید!

گفتن اینکه "خدا در قلب است" باز هم حقیقت نسبی است. اگر آن طور که شما می‌دانید و می‌گویید، خدا همه جا هست، پس چرا او باید وجودش را فقط در قلب محدود کند و نه در سر یا در شستتان، یا پنجه‌ی پا؟ چرا شما باید او را در بخش خاصی ببینید و نه جای دیگر؟ این یک اشتباه رایج و یک ضعف خاص انسانی است که بالاترین و محبوب‌ترین یا گرمی‌ترین را، در بالا بالاها، یکجایی در آسمان‌ها یا در بهشت‌ها قرار بدهیم یا وقتی که در بدن جستجویش می‌کنیم، او را در قسمت‌هایی که افراد بیشتر دوست دارند یعنی قلب و چشم‌ها، پیدا کنیم، چنانچه گوئی او جای دیگری وجود ندارد، در قسمت‌های دیگر، در پشت یا در استخوان‌ها، در ناخن‌ها یا در گوشت.

"آیا خدا در گل سرخ هست و در خار نیست؟ یا در گل‌ها هست و در کثافات، نیست؟"

"باید بر این ضعف دیدن خدا در چیزهایی که دوست دارید و بیزار بودن از ایده‌ی وجود او در چیزهایی که دوست ندارید یا متنفر هستید، غلبه شود. فقط وقتی که به آن سوی این ایده‌های خوب و بد صعود کنید و گل‌ها و کثافات را مشابه هم تشخیص بدهید، ببینید و حس کنید و خدا را به‌طور یکسان در همه ببینید، می‌توانید بگوئید که چیزی واقعی یاد گرفته و دانسته‌اید. در غیر این صورت آن به‌تمامی تقلید طوطی‌وار است، یک برداشت دروغین، یک توهم.

علاوه بر این، به فرض اینکه قلب، بهترین و ایده‌آل‌ترین منزلگاه برای اقامت خدا در بدن انسان باشد، با این وجود باید باز هم به‌روشنی به خاطر داشت، اویی که پاک‌ترین پاکان است، حتی به این منزلگاه والاتر اختصاص یافته به خدا توسط انسان، وارد نمی‌شود مگر اینکه این منزلگاه قلب، حتی با وجودیکه به‌صورت خودانگیخته و عاشقانه پیشکش شده باشد، کاملاً پاک، خالی و عاری از هرگونه عنصر خارجی گردد. کوچک‌ترین مزاحمت به شکل یک فکر بیگانه، مانع آمدن او خواهد شد؛ و آن‌هایی که حقیقتاً می‌خواهند که خدا در قلب‌هایشان ساکن شود، باید آن را کاملاً پاک و خالی کنند، عاری از امیال خودخواهانه مثل شهوت، حرص و غیره

برگرفته از من اینجا چکار می‌کنم؟ اثر ایوی اونیتا دوس، از انتشارات *Sufism Reoriented Inc*. سال ۱۹۶۶.